

# پیکار جوانان

## نشریه عمومی



# جنبش انقلابی جوانان افغانستان

جوزای ۱۳۹۳ (جون ۲۰۱۴)

شماره (۲۲)

دور دوم

## به پیش در راه تحریم هر چه قاطعانه تر دور دوم، سومین انتخابات نمایشی و فرمایشی رژیم پوشالی

در کشور مستعمره - نیمه فئودال افغانستان، که اشغالگران امپریالیست بیش از یک دهه است، حکومت دست نشانده خویش را بر مسند قدرت نصب کرده اند، برای سومین بار به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری را به راه انداختند تا از طریق دموکراسی امریکائی خویش مردم را در توهمی عمیق قرار دهند که کشورشان مستقل و حاکمیت شان مربوط به مردم است. بدین لحاظ بود که شانزدهم حمل سومین انتخابات را تدویر نمودند. (صفحه ۲)

## عوام فریبی زیر نام انتخابات

کشوریکه حد اقل از لحاظ ساختار سیاسی مستقل باشد، تا حدودی رای مردم در نظر گرفته می شود، اما در چنین جوامع انتخابات توأم با تقلب است. رئیس جمهور مطابق میل سیستم ارتجاعی تعیین می گردد. (صفحه ۳)

## سیاسی انتحار

کله چی د ۲۰۰۱ کال داکتبر په اوومه امریکایی امپریالیستی پوځ دخپلو اروپایی امپریالیستی متحدینو سره په افغانستان نظامی یرغل وکړ، له همدغی اولی ورځی څخه دافغانستان دزیارکینو پرگنو او روشنفکره قشرونو له کلک غبرگون او مخالفت سره مخامخ شول، چی پدی منځ کی دافغانستان دځوانانو انقلابی غورځنگ یوه ځلانده رول ولوباوو او لوبویی. (صفحه ۴)

## پیام تسلیت به بازماندگان حادثه المناک رانش زمین در ولسوالی ارگوی ولایت بدخشان



## به پیش در راه تحریم هر چه قاطعانه تر دور دوم، سومین انتخابات نمایشی

### و فرمایشی رژیم پوشالی

کرد که مهره مورد نظر خود را در افغانستان به قدرت برساند. از جانب دیگر هر دو کاندید ریاست جمهوری رژیم بخاطر اثبات وفاداری به اربابان شان یعنی عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی به صراحت اعلام نموده اند که در صورت "پیروزی" در انتخابات، اولین کاری که انجام خواهند داد، امضای توافقنامه امنیتی با اشغالگران امریکائی خواهد بود.

سفر غیر مترقبه سردمدار قصر سفید (بارک اوباما) به میدان هوائی بگرام این موضوع بیشتر از پیش واضح ساخت. وی در سخنرانی اش در میان سربازان اشغالگر امریکائی در پایگاه بگرام به صراحت اعلام کرد که با کاندید "برنده" انتخابات به صورت فوری توافقنامه امنیتی را امضاء خواهد کرد. اینکه این ننگ تاریخی و خیانت ملی را کدام یک ازین دو کاندید رقیب به پیشانی خواهند چسباند باید منتظر اعلام نتیجه نهایی انتخابات بود.

ماز تمام کسانی که هنوز بنا به دلایلی دچار توهم هستند و بصورت نادرست فکر میکنند که شرکت در انتخابات به نفع کشور و مردمان کشور میباشد، جدا تقاضا میکنیم که توهمات واهی به دور اندازند و از شرکت در دور دوم انتخابات رژیم اجتناب نموده و هر چه قاطعانه تر از قبل این انتخابات مضحک را تحریم نمایند.

فقط یگانه راه حل بیرون رفت ازین معضلات، کسب استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است و بس!

به پیش در راه تحریم هر چه قاطعانه تر دور دوم سومین

انتخابات نمایشی و فرمایشی رژیم پوشالی

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان"

۲۰ جوزای ۱۳۹۳

در کشور مستعمره - نیمه فئودال افغانستان، که اشغالگران امپریالیست بیش از یک دهه است، حکومت دست نشانده خویش را بر مسند قدرت نصب کرده اند، برای سومین بار به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری را به راه انداختند تا از طریق دموکراسی امریکائی خویش مردم را در توهمی عمیق قرار دهند که کشورشان مستقل و حاکمیت شان مربوط به مردم است. بدین لحاظ بود که شانزدهم حمل سومین انتخابات را تدویر نمودند. اما انتخابات شانزدهم حمل بخوبی نقش فریبنده و نمایشی انتخابات را برای آنده کسانی که همه چالش ها را نادیده گرفته و به پای صندوق های رای رفته بودند، عریان نمود. در دور اول انتخابات در شانزدهم حمل تقلبات آن چنان گسترده بود که تمامی کاندیدان ریاست جمهوری مکررا در مورد آن شکایت شانرا به "کمسیون سمع شکایات" رساندند و تمامی مقامات رده های بالایی رژیم بشمول کمسیون برگذاری انتخابات را متهم به تقلب نمودند. این شکایات به آن حدی رسید که کمسیون بررسی شکایات مجبور گردید که یک هزار صندوق رای دهی را قرنطینه نموده و باطل اعلام نماید. دور اول انتخابات به خوبی بیانگر آنست که خواست و رای حقیقی مردم در نمایشات انتخاباتی مضحک اهمیتی نداشته و نخواهد داشت.

جمله معروفی است که میگوید: «آن جا که آزادی نیست، اگر رای دادن چیزی را تغییر می داد، اجازه نمی دادند که رای بدهید.»

اینکه چرا انتخابات به دور دوم قدم گذاشت در اصل رقابت های سیاسی واضح و آشکار دو حزب قدرتمند امریکا یعنی جناح "جمهوری خواهان" و جناح "دموکرات" هاست که بخاطر انتخاب مهره برتر برای منافع آزمندانه امریکا در منطقه با هم به تفاهم نرسیده و تحت فشارهای داخلی کشور اجبارا انتخابات را به دور دوم سوق داده اند. درین دور نیز هر یک از دو جناح قدرت در امریکا تلاش خواهد

## عوام فریبی زیر نام انتخابات

انور شاه

کنون در خدمت اشغالگران قرار داشته ووظیفه چاکری را به دربار اشغالگران بخوبی انجام داده است.

سکوت جوانان در این دوره مملو از سخنان ناگفته است که به نحوی از انحا رژیم پوشالی چنین وضعیتی را در افغانستان بوجود آورده است. امروزه آنچه شرایط مناسب برای حضور جوانان در صحنه های اجتماعی خوانده می شود، تنها مربوط به کشاندن جوانان در زد و بندهای انتخاباتی و استفاده ابزاری از آنان درین راستا می باشد. با تأسف که اکثریت جوانان تحت تاثیر تبلیغات زهر آگین جوانان خوب درس بخوانید و سیاست نکنید رژیم پوشالی قرار گرفته اند، سیاست انقلابی را رها نموده و بدنبال سیاست های ارتجاعی و نیروهای مرتجع و میهن فروش افتاده اند. البته هدف اصلی رژیم پوشالی هم همین است که جوانان را از مسیر سیاست های انقلابی منحرف نموده و بدنبال سیاست های ارتجاعی سوق دهد. اصل هدف منع نمودن جوانان از سیاست نیز همین است.

چه باید کرد؟ باید سوخت و ساخت و نظاره گراوضاع بود و یا اینکه سکوت را شکست و با هماهنگی و اتحاد، محدودیت های غیر منطقی و ساختارهای نامطلوب را شکست و از مرز خواری و ذلت عبور کرد؟ بدون شک پیشرفت ها و تغییرات اساسی در یک جامعه مستلزم تغییرات اساسی و بنیادی در ساختار نظام حاکم همان کشور است. تا زمانیکه ساختار نظام حاکم در جامعه از ریشه و اساس تغییر نکند بوجود آوردن رفاه و آسایش در جامعه غیر ممکن است. بنا بر این برای رسیدن به اهداف مطلوب و حکمفرما ساختن رفاه و آسایش اجتماعی در کل جامعه به جای زبونی و بیچارگی با اتحاد تمامی نیروهای انقلابی و ملی دموکرات در جهت مقاومت ملی مردمی و انقلابی به پیش رفت. جامعه ما برای انهدام سیستم ارتجاعی دست نشانده اگر به تاریخ انقلاب ها در جوامع مختلف نظر بیندازیم، در می یابیم که جنبش ها، همایش ها و حرکت های توده های زحمتکش تحت رهبری پیش آهنگ شان باعث نابودی و دگرگونی نظام های فاسد و دیکتاتور شده و همیشه رهگشای مشکلات در جوامع بشری بوده است. پس باید با تمام توان و نیرو در این راستا حرکت نمود.

به پیش در راه پیش برد مقاومت ملی مردمی و انقلابی

کشوریکه حد اقل از لحاظ ساختار سیاسی مستقل باشد، تا حدودی رای مردم در نظر گرفته می شود، اما در چنین جوامع انتخابات توام با تقلب است. رئیس جمهور مطابق میل سیستم ارتجاعی تعیین می گردد. هر قدر که توده های زحمتکش از مسایل سیاسی دور نگهداشته شوند به همان اندازه در انتخابات بیشتر سهیم می شوند، هر قدر که توده ها بیشتر به پای صندوق های رای کشانده شوند به همان اندازه عمر رژیم های ارتجاعی دراز تر می گردد و برعکس. انتخابات در چنین جوامع کانون وهسته ی اصلی زندگی سیستم بروکراتیک را تشکیل میدهد. که یک نوع برجسته سازی را در دموکراسی های قلابی بوجود میآورد.

همانطوریکه در تمامی کشورهای جهان ولو دموکرات ترین آنها انتخابات برای توده های زحمتکش آینده ساز و سرنوشت ساز نیست، در افغانستان اشغال شده ابد انتخابات با مضحکه نمایشی نمی تواند کوچکترین سهولتی برای توده ها به ارمغان بیاورد. برعکس نفاق ملی را دامن می زند، علاوه بر کشتار مردم بیگناه، تجاوزات جنسی و غارت اموال مردم و معادن، فقر، بیکاری، اعتیاد و بی خانمانی توده های زحمتکش را تشدید می نماید. توده های زحمتکش افغانستان بخوبی درک نموده اند که انتخابات مضحکه نمایشی در افغانستان مطابق میل اشغالگران امریکائی به پیش می رود و امپریالیزم خونخوار و خون آشام امریکا خود مهره را به عنوان سمبول پیش از پیش تعیین کرده و حکومت را خود طبق میل خود در دست گرفته است.

از طرفی هم کسانی که کاندید میشوند ، بگونه ای است که می خواهند گوی سبقت در چاکری و نوکرمنشی را از رقیبش براباید. چنانچه در انتخابات ۱۳۹۳ تمام کاندیداتوران علنا اعلان نمودند که در صورت برنده شدن توافق نامه امنیتی را امضا می کنند. زیرا آنها بخوبی درک نموده بودند که بدون حمایت ارباب اشغالگر نمیتوانند این جایگاه را بدست آورند. لذا هر کسی که به چوکی ریاست جمهوری برسد، نمی توان جز یک میهن فروش و خادم اشغالگران لقب دیگری به آن داد. این گونه انتخابات در شکل گیری و به وجود آمدن به اصطلاح یک نظام جدید و جایگزین شدن آن به عنوان یک نظام مورد قبول و مردمی غیر ممکن است. زیرا این نظام نماینده مشت اقلیت خائن و میهن فروش بوده و در خدمت امپریالیست های اشغالگر به رهبری اشغالگران امریکائی قرار دارد، همان طوریکه از ابتدای اشغال افغانستان و بوجود آمدن دولت انتقالی به ریاست شاه شجاع سوم تا

## سیاسی انتحار

جاوید

کوډاګی، کاواکه او بی واکه رژیم کی شتون لری، چی دبیلګی په توګه ددغه ګوند دخو څیرو نومونه اخلو چی دکابل په مزدور رژیم کی لوړی چوکی لری.

عبدالهادی ارغندیوال د اقتصاد وزیر

فاروق وردک د معارف وزیر

عبدالکریم خرم د دریم شاه شجاع (حامد کرزی) د دفتر رئیس

عطا الله لودین د ننگرهار والی

جمعه خان همدرد د پکتیا والی

ددی ترڅنګ دارغندیوال اسلامی ګوند په دغه لاس پوڅی رژیم کی په لس ګونو وکیلان، ولسوالان او قومندانان لری.

له بلی خوا د گلبدین اسلامی ګوند په تیرو لسو کلونو کی له ۱۵ څخه هم زیات خپل استازی کابل ته استولی چی دامریکایی بنیکیلانګر پوڅ له لوړ پورو قومندانانو او دریم شاه شجاع سره یی لیدنې کتنې کړی دی ترڅو که امریکاییان حکمتیار هم په خپل غلامی ومني، خو هر ځل امریکاییانو او دمزدور رژیم مشر ورته د نه ځواب ویلی دی.

کابو دوه میاشتی دمخه ډاکټر غیرت بهیر د حکمتیار زوم او دنوموړی ګوند دسیاسی کمیټی مشر اعلان وکړ چی داسلامی ګوند امیر پرخپلو پلویانو غږ کړی چی باید دولایتی شوراګانو په ټاکنوکی برخه واخلی او هغه چاته رایه ورکړی چی یا داسلامی ګوند غږی وی او یا هم دګوند په اړه مثبت نظر ولری. ددغه اعلان څخه یوه میاشت وروسته گلبدین دافغان اسلامی آژانس سره په مرکه کی وویل چی ګوند فیصله کړی ده چی په ټاکنوکی به ګډون کوی او ډیر ژر به له یوه نوماند څخه خپل ملاتړ اعلان کړی. گلبدین په دغه مرکه کی وویل چی ددی لپاره په ټاکنوکی ګډون کوی چی امریکا ونه شی کولای خپل یو سرسپارلی نوماند په جعلی توګه او د درغلیو له لاری بریالی کړی.

دگلبدین په مشری اسلامی ګوند په خپله رسمی ویب پاڼه کی دیوی اعلامی په نشرولو سره دقطب الدین هلال دنوماندی

کله چی د ۲۰۰۱ کال داکټبر په اوومه امریکایی امپریالیستی پوڅ دخپلو اروپایی امپریالیستی متحدینو سره په افغانستان نظامی یرغل وکړ، له همنی اولی ورځی څخه دافغانستان دزیارکینسو پرګنو او روشنفکره قشرونو له کلک غبرګون او مخالفت سره مخامخ شول، چی پدی منځ کی دافغانستان دخوانانو انقلابی غورځنګ یوه ځلانده رول ولوباوو او لوبوی. نوموړی غورځنګ دیانکی امپریالیزم اولاس پوڅی رژیم پروراندی یوروشانه او غوڅ دریځ لری اوپه تیروکلونوکی یی دبنیکیلانګر ځواک وددوی دلاس پوڅی رژیم اصلی ماهیت ولس ته بنودلی ده او هرکله چی اشغالګرپوڅ اوګوډاګی رژیم ددی اولس پروراندی جنایات ترسره کړی دافغانستان په ګوټ ګوټ کی یی په زرګونو اعلامی خپری کړی او تل دخپل دردیدلی اولس ترڅنګ دریدلی دی. همدارنګه دافغانستان پرګنی په بیلابیلو شکلونوکی دمتجاوز ځواک پر وړاندی مقاومت او پاڅون کړی دی په ډیر تاسف سره باید ووايو چی تر اوسه پوری دیوی ریښتی انقلابی قوت په ځای په عملی ډګرکی د پرغلګرو ځواکونو او ګوډاګی رژیم پر وړاندی میدان د مذهبی ډلو په لاس کی لوبدلی دی، چی په زیاته کچه پکی دطالبانو نوم یادیزی دطالبانو ترڅنګ کله ناکله اوپه ډیره وړه کچه دحکمتیاردمخالفت آوازهم پورته کیری. که څه هم اوس په یوه لوړه فیصدی داسلامی ګوند درهبری اودمنځی کچی غږی دلاس پوڅی رژیم ماموران دی.

گلبدین اودهغه ګوند تل دوه مخی پالیسی درلوده یعنی هم په دولت کی و او هم په اپوزسیون کی. خوکله چی امریکایی امپریالیستانو زمونږ پر هیواد یرغل وکړ دگلبدین دغه دوه مخی او ناکام سیاست ولس ته لکه لمر روښانه شو. دافغانستان اسلامی ګوند په وروستیو کلونو کی په دوه برخو وویشل شو:

دافغانستان اسلامی ګوند دحکمتیار تر رهبری لاندی

او

دافغانستان داسلامی ګوند د عبدالهادی ارغندیوال تر رهبری لاندی

دحکمتیار سره ډیر کم داسلامی ګوند چریکان او سیاسی کدرونه شتون لری. ددغه ګوند دپخوانیو منسوبینو لویه برخه دارغندیوال دحزب اسلامی له لاری دکابل په

ورنکر او دشمال له لاری دمسعود په مرسته تاجکستان او وروسته له هغی ایران ته وتښتیدو.

گرانولوستونکو! حتماً ستاسی په یاد وی چی گلبدین څه کم څلور کاله دجمعیت اسلامی سره جگړه وگره چی ددغی ظالمانه جگړی په پایله کی کابو ۶۵ زره کابلین ووژل شول او ۸۰ فیصده دکابل ښار ویجاړ او په کنډوالو بدل شو او زمونږ دھیواد ډیری نجونی او ښځی دهمدغو گوندونو دوسله والو له لوری بی پته شوی.

دافغانستان تر اشغال وروسته هم دگلبدین سیاسی موضع ډیره متزلزله اودوه مخی وه او ده. دی چی اوس نه هغه پخوانی بهرنی ملاتړ او نه هم هغه مخکنی انسجام لری، دهمدی وجهی له کبله اسلامی گوند په نظامی برخه کی ډیر ناتوانه دی. گلبدین څوکاله دمخه ویلی وه چی اسلامی گوند دطالبانوسره یوځای شوی ده او دامریکایانو په وړاندی جنگیږی، خو دنوموړی دغه ادعا څخه څو ورځی وروسته دطالبانو یو قومندان (ملادادالله) وویل چی گلبدین یو ناکام او بدچانسو شخص دی، ځکه دوی به هیڅکله ورسره یوځای نشی. همدا رنگه تیرکال گلبدین په خپل اختریز پیغام کی له ملا عمر څخه غوښتنه کړی وه چی باید دامریکایانو پرخلاف یوه گډه اسلامی جبهه جوړه کړو چی دملا عمر لخواه په ډیر شدت سره رد شوه. طالبان وایی چی داسلامی گوند وسله وال ددوی په خلاف امریکایانو ته جاسوسی کوی.

کله چی امریکایانو گلبدین ته دقطر په پروسه کی هیڅ ډول اهمیت ورنکر اوحتا داسلامی گوند یو پلاوی سره چی دغیرت بهیر په مشری کابل ته راغلی وو دامریکا سفیر دوی سره له لیدلو څخه ډډه وکړه، نوځکه گلبدین اعلان وکړ چی په ټاکنوکی گډون کوی، حال دا چی گلبدین تر دی دمخه ویلی وو چی دناتو دچورلکو ترچتر لاندی ترسره کیدونکی ټاکنو کی به گډون ونکړی. دگلبدین ددغه پخوانی تور، کاواکه او دوه مخی سیاست ته په کتوسره دنوموړی اوسنی دریځ هم ډیر د تعجب وړندی.

گلبدین په خپله ویلی چی دی تر ۱۰ میاشتوهم زیاد طالبانو ته په تمه وچی دی ځان سره یوځای کړی اما طالبانو دغه کار ونکړ.

څخه خپل ملاتړ اعلان کړ. دسیاسی چاروشنونکو دگلبدین دغه کار یوسیاسی انتحاریلی دی، خو دگلبدین دغه دریځ څوپوښتنی ولاری کړی دی: لومړی دا چی گلبدین په افغانستان کی روانی جگړی ته دخپلی ایډیولوژی له مخی چی دی ورته اسلامی مفکوره وایی څه نوم ورکوی؟

جهاد که بغاوت؟

که چیری روانه جگړه جهاد وی او افغانستان اشغال شوی وی، چی بیشکه اشغال شوی دی، څنگه دا شونی ده چی دلاس پوځی رژیم او یرغلگرو پوځونو په شتون کی شفافی، عادلانه او آزادی ټاکنی تر سره شی.

پایله:

لکه څنکه چی می وویل گلبدین په تیروکی هم داسی دوه مخی سیاستونه درلودل چی دبیلگی په توگه څو نمونی راورو.

دخلفیانو دمزدور گوند له غرو خصوصاً دتبی گروپ سره یوځای د جلا دنجیب دحکومت پروړاندی دیوی ناکامی کودتا په لار اچول.

د۱۳۷۲ دجدي په شپږمه دوحدت اسلامی گوند او دملی اسلامی جنیش گوند سره یوځای دهمآهنکی شورا جوړول، حال داچی گلبدین تر دمخه دجنیش گوند مشر دوستم یی دنجیب دمزدورحکومت یوبدنامه څیره گڼله اوویل چی د دوستم لاسونه ترمروندونو پوری دافغانستان دخلکوپه وینو سره دی. خو وروسته گلبدین دافغانستان دخلکو دهمدغه ستر قاتل سره یوځای شو. گلبدین دکابل ښار دامریکا په دستور په کنډواله بدل کړ، هغه ددی لپاره چی دکابل حکومت دجمعیت په لاس که وو چی هغه وخت دروسانو گوډاگی بلل کیده. هغه مهال امریکایانو گلبدین ته دچهار آسیاب په سیمه کی یومواری حکومت جوړکړی وو او حتا دآزادی پیغام په نامه یو تلویزیونی چینل هم دده په واک کی ورکړی وو. خو کله چی گلبدین دسیاست او جگړی په ډگر کی امریکایانو ته یو نالایقه شخصیت ثابت شو نو ځکه امریکایی امپریالستانو دده دحمایت څخه لاس واخیستلو.

گلبدین چی دامریکا اودپاکستان دلاس پوځی حکومت په مادی او معنوی مرستو ژوندی وو کله چی دا مرستی ورباندی بندی شوی او دیوی ریل شوی مهری حیثیت یی غوره کړ، نو ناچاره داسلامی جمعیت دگوند یوقومندان (احمدشاه مسعود) ته تسلیم شو!! خوطالبانو ورته ډیر مجال

## پیام تسلیت به بازماندگان حادثه المناک رانش زمین در ولسوالی ارگوی ولایت بدخشان



ولسوالی ارگو یکی از جمله ۲۸ ولسوالی های ولایت بدخشان در افغانستان است. این ولسوالی در سال ۲۰۰۵ میلادی از بخش فیض آباد جدا گردید و جمعیت این ناحیه نزدیک به ۴۵۰۰۰ نفر میباشد.

مردمان این ولسوالی بیشتر دهقانان زراعت پیشه را تشکیل میدهند که عمدتاً در کنار آبهای جاری نهر و رودخانه ها سکنی گزین بوده و به کشت و زراعت مشغول میباشند، یکی از جمله قریه جاتی که با چنین حالتی زندگی خویش را سپری میکنند، قریه آب باریک ولسوالی ارگوی ولایت بدخشان است که متأسفانه بر اثر وقوع رانش زمین ظهر روز جمعه ۱۲ ثور ۱۳۹۳، قسمت اعظم این قریه، در خاک لغزش یافته ای که ارتفاع آن تا مرز ۵۰ متر میرسد، دفن گردید و تعداد تلفات رانش زمین به ۲۵۰۰ تن تخمین زده میشود.

«جنبش انقلابی جوانان افغانستان» مصیبت وارده بر مردمان زحمتکش و دهقان قریه آب باریک ولسوالی ارگوی ولایت بدخشان را به تمامی مردمان زحمتکش و رنج دیده کشور، علی الخصوص مردم ستمدیده و داغدار بدخشان تسلیت عرض میدارد و مراتب همدردی و غم شریکی خود را به بازماندگان قربانیان این حادثه المناک صمیمانه تقدیم میدارد.

قربانیان حادثه المناک قریه آب باریک ولسوالی ارگو، تمامی شان کسانی هستند که متعلق به طبقه زحمتکش جامعه بوده، این تعلق طبقاتی و زندگی اسفبار، آنها را بطور جمعی به کام مرگ فرو برد. اینجاست که نقش برانزده زندگی طبقاتی در جامعه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان به وضوح خود را نشان میدهد. کسانی که در سرمایه های کمپرادوری شان غرق اند و یا اینکه پای در رکاب اشغالگران مانده و به مشتی میهن فروش و خائن ملی بدل گردیده اند، از یک سوی عموماً در خانه ها و منازل رهائشی مجلل و کاخ ها زندگی میکنند و از سوی دیگر به غاصبان زمین و مافیای زمین بدل گردیده و به چور و چپاول دارائی های مردمان مان کمر بسته اند، در حالیکه مردمان زحمتکش سرزمین مان تمامی دار و ندارشان همین کلبه های گلی میباشد که با ساده ترین امکانات دست داشته خودشان به سرپناه بی بضاعتی زیست میکنند.

رژیم مزدور میکوشد ماهیت ضد مردمی خود را در قالب این نکته که حوادث طبیعی غیر قابل مهار بوده و چاره ای جز تحمل و صبر نیست، پپوشاند و سپس به بهانه کمک به آسیب دیدگان میلیاردها دالر از داخل و خارج کشور جمع آوری نموده، اکثریت این کمک ها را بطور ناشایست حیف و میل نمایند و مقدار کمی از آنها را به مردمان ستمدیده ولسوالی ارگو توزیع نمایند. رژیم پوشالی طی یک دهه به خوبی نشان داد که هیچ ارزشی به توده های تحت ستم قائل نیست، هر زمانیکه توده ها آسیبی رسیده و کمکی به این نام جمع آوری شده، اگر ده درصد به آنها رسیده نود درصد آنرا کارمندان ارشد رژیم حیف و میل نموده اند. بدین مفهوم که اگر کمکی هم به نام آسیب دیدگان حادثه المناک

بدخشان صورت بگیرد به یقین کامل که ۱۰ درصد این کمک ها به آنها نخواهد رسید و بقیه توسط زورمندان چور و چپاول خواهد شد.

رژیم مزدور حتی از بیرون آوردن اجساد قربانیان در زیر آوار دست کشیدند و محل را گور دسته جمعی اعلام داشتند. آنها به عوض خرچ روی در آوردن اجساد و یا بازماندگان احتمالی، آن قسمت پول را روی ادامه زندگی انگلی شان سرمایه گذاری خواهند کرد و از طرفی یک قسمت از کمک ها واصله به محل آسیب دیده نیز به جیب آنها خواهد رفت.

سیستم سرمایه داری در جهان امروزی به خوبی اثبات نموده که جمع آوری سرمایه ها و ارسال آن به محلات آسیب دیده به صورت کافی وجود دارد اما متأسفانه که نقص در شیوه مدیریت تولید و تقسیم عادلانه آن به مستحقین است. تراژیدی قریه آب باریک ولسوالی ارگوی ولایت بدخشان یک بار دیگر چهره کریحه و ضد انسانی رژیم را به نمایش گذاشت.

ما ضمن اظهار تاجر و تاسف عمیق مان از بابت مرگ صدها مرد و زن، کودک و جوان و تلفات به جای مانده جانی و مالی، با اظهار همدردی عمیق و غم شریکی با بازماندگان حادثه المناک، متعهد و مصمم تر شده ایم تا در مبارزه مان علیه اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان هرچه بیشتر و متشکل تر حرکت نماییم.

به پیش در راه برپائی و پیشبرد مقاومت ملی، مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان

«جنبش انقلابی جوانان افغانستان»

۱۶ ثور ۱۳۹۳

## دو خبر

جاوید

ملل و صندوق بین المللی پول نیز به قتل رسیدند، اما حقیقت این است که تمامی کشته شدگان خارجی در این حمله جواسیس وابسته به نیروهای متجاوز بودند.

بعد از وقوع این حادثه ۴۰ تلویزیون، ۱۶۰ رادیو، ۷۰۰ نشریه چاپی و صدها سایت انترنتی سر و صدا و هیاهوی مزخرف و گوش کرکن را به راه انداختن و از مرگ این جاسوسان "کارمندان سازمان ملل" پیراهن خونین عثمان ساختند، تلویزیون های امریکایی "طلوع، یک ..." دوهفته در سوگ این جواسیس نشستند حتی ماه ها این گلیم سوگواری شان پهن بود، رادیوها و رسانه های چاپی نیز سهم بزرگ در این سوگواری داشتند که به گونه نمونه از رادیو آزادی وکلید میتوان نام برد و دربخش رسانه های چاپی روزنامه هشت صبح و جامعه باز از همه نقش بارز داشت. دست اندرکاران روزنامه جامعه باز "روزنامه که به پول امریکا ساخته شده است" ازحمید فیدل گرفته تا جوادسلطانی (حراف مشهوررسانه یی) روزها است که درتقییح این حادثه قلم فرسایی می کنند. درحالیکه به یاد شهدای سیاه گرد یک سطر هم ننوشتند همین است اساسات ژورنالیستی و اصول بی طرفی؟! آیا فقط تنها جواسیس امپریالیستی انسان هستند؟ آیا امریکائیان در غوربند جنایت نکردند؟ چرا زبان شما دربرابراشغالگران لال و قلم تان شکسته است؟ سخنگوی یوناما "لطیف سالارزی" این حمله را غیرقابل توجیه خواند سرباند قورسفید "اوباما" و سردسته گفتاران مستقر درافغانستان "قومندان عمومی ناتو جوزف دان فورد" این حمله را یک حمله بزدلانه خواندند. خوب ازاین بگذریم که گذشتن از هفت کمر بند امنیتی و انجام عملیات درگرین لاین "ساحه سبز" یک عمل غیورانه هست یا بزدلانه؟

دراین میان یک تعدادچهره های معلوم الحال و فعالین جامعه مدنی و نهادهای مدافع حقوق بشر درمحل حادثه این عمل طالبان را تقبیح نمودند. و برای هر قربانی یک دسته گل تقدیم نمودند. زهی سفاهت و بی شرمی.

این عمل کرد بیانگر آنست که رسانه های صوتی و تصویری و ژورنالست هایکه در این رسانه ها کار می کنند، مستقیماً در خدمت اشغالگران امپریالست قراردارند.

اما عکس العمل تند و تبلیغات بسیار گسترده رسانه های مزدور و گلوپاره کردن فعالین جامعه مدنی "پادوهای امپریالیزم" واقعا یک عمل ننگین و شرم آور است. از زمان اشغال افغانستان تا الحال هزاران نفر از توده های این سر زمین بدست این جباران

در اواخر ماه جدی سال ۱۳۹۲ دو حادثه غم انگیز و مرگبار در افغانستان رخ داد، حادثه علمناک اولی مربوط به قریه وازغر ولسوالی سیاه گرد دره غوربند می باشد. ماجرا از آنجا آغاز شد که گزمه نیروی های مشترک نظامی "سربازان اجیرونیروهای متجاوز امریکایی" هدف حمله راکتی چریکان طالب قرار گرفت که در نتیجه شش سرباز جان دادند.

طبق عادت دیرینه سربازان اشغالگرو پالیسی تجاوزکارانه پنتاگون در حمله انتقام جویانه بمب افکن های ارتش ددمنش امریکا قریه وازغر را شدیداً بمباران کردند که در نتیجه آن ۲۹ هموطن بی گناه ما به شمول اطفال و زنان به شهادت رسیدند، رسانه های وابسته و مزدور که خود را "آزاد و غیر وابسته" می دانند اما درحقیقت آنها حنجره و بلندگوی امپریالیزم اند در برابر این کشتار بیرحمانه هیچ واکنشی نشان ندادند فقط به نشر سرسری پیام فریبنده و میان خالی بسنده نمودند.

در میان انبوه رسانه های "دیداری، شنیداری، چاپی و الکترونیکی" تنها سایت شهامت در این میان گزارش مفصل ارائه نمود. طبق این گزارش نیروی های متجاوز بعد از بمباران قریه، راه های منتهی به این قریه را مسدود نموده و قریه را محاصره نمودند و به اهالی بیگناه و بی دفاع قریه وازغر اجازه ندادند که مجروحین را از زیر آوار بیرون آورند؛ که در نتیجه آن تعدادی از مجروحین به شهادت رسیدند. سایت شهامت در ادامه نوشته بود، که نیروی های اشغالگر در این حمله وحشیانه از موشک های آتش زا استفاده کردند که در نتیجه بسیاری از باغ ها و کشت زارهای مردم طعمه حریق شدند.

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان" یگانه جریان سیاسی بود که اولتر از همه این جنایت ضد بشری را تقبیح نمود، رسانه های وابسته کمیسیون حقوق بشر، جامعه مدنی (پادوهای امپریالیست های یانکی) مثل همیشه مهرسکوت بر لب زدند.

شب جمعه همان هفته سه طالب مجهز به جلیقه و جنگ افزار مورد نیاز بر مهمان خانه و عشرت کده اشغالگران "هوتل لبنانی" در وزیراکبرخان کابل حمله تهاجمی انجام دادند که در نتیجه آن به گفته سخنگویان اداره اجیرکابل در این حمله سیزده خارجی و هشت افغان کشته شدند. طالبان بانشر اعلامیه ای ضمن پذیرفتن مسئولیت این حادثه اعلام داشتند که این حمله درواکنش به بمباردمان در سیاه گرد انجام شده است و نام این عملیات شان را امواج توفانی خون شهدای سیاه گرد نهادند.

به اساس گزارش رسانه های مزدور در این حمله اعضای سازمان

آیا خون جواسیس از خون عروسانی که با پیراهن سفید درهسکه مینه ودهراود دفن گردیدند سرختر است؟ زهی بی شرمی!

یگانه راه بیرون رفت از این معضل بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده و ایجاد جامعه دموکراتیک نوین و پیش روی به سوی جامعه ای که دیگر در آن اثری از ستم باقی نماند، می باشد. پس به پیش به مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی.

و دد منشان به قتل رسیدند و صدها قریه به تل خاک مبدل شدند، از جشن عروسی گرفته تا مراسم سوگواری (جنازه و فاتحه) هدف حملات مدهش متجاوزین قرار گرفته است و خون بسیاری از عروسان این مرزبوم به ناحق ریختانده شده است. کجا بودند این فعالین تا به یاد آن عروس درهسکه مینه ودهراود که در حمله بمب افکن های نیروی های متجاوز پارچه پارچه شدند یک شمع روشن می کردند؛ کجا بود این نهادهای مدافع حقوق بشر تا یاد شهدا عزیزآباد شیندند را گرمی می داشتند و صدا اعتراض شان را بلند می کردند.

آیا آنها انسان نبودند؟

## گوشت دم توپ

جاوید

بابی میلی گفت از پسر م است.

حاجی صاحب نام خدا خوب بچه مقبول دارید.

پیرمرد با چشمان اشک بار که در آن هیچ بارقه از امید دیده نمی شد طرفم نگاه کرده گفت داشتم! خداوند از پیشم گرفتش. حرفش را چنین ادامه داد، پسر م به پولیس ثبت نام کرده بود چهار ماه پیش پوسته شان توسط طیاره امریکایی بمبارد شد، امریکایی های خدا ناترس پسر م را با چند نفر دیگر از رفقاییش شهید کردند.

با ابراز تاسف از ش پرسیدم که چرا پسر ت را در صفوف پولیس اجیر، داخل نمودید، این روز را پیش بینی نکرده بودید؟ با نگاه های اشک آلود برایم گفت که مجبور بودیم بچیم نان نداشتیم، در وطن ما خو کار نیست اگر به ایران می رفت پودری می شد، بچگم از بی چارگی و مجبوری به پولیس رفت.

کاکا جان پسر تان چند سال پولیس بود؟

هی، هی جان کاکایش چند سال نه چند روز، بچه من فقط سیزده روز پولیس بود در شب چهاردهم بمب طیاره امریکایی تکه تکه اش کرد. سه ماه است که از ملک قریه گرفته تا دفتر ولسوال دیدم تا یک لک روپیه که قیمت جان بچیم است بریم بته.

جان کاکا دلم داغ، داغ است هر جایی که میرم برم میگن پیسه بتی تا کارت را اجرا کنم. به قرآن خدا قسم است که در کل زندگی ام ای قسم حکومت بی کاره ره ندیدم، مسول پرداخت پول در وزارت داخله برم میگه بیست هزار روپیه بتی که برت چک بتم، اگه مه می فامیدم که خون پسر م ایقه بی ارزش است سر بچیم کناراب کشی می کردم به پولیس روان نمی کردم. خون بچیم پیش وزیر داخله و جنرالان بی ناموس و وطن فروشش از آب هم بی ارزش تر است!

بعد از شنیدن درد دل این پدر داغ دیده چند پرسش در ذهنم

از چندی به این سو کارت کابل بانک ام گم شده بود و باید مثنی آن را می گرفتم به نمایندگی این بانک رفتم اما یکی از کارمندان برایم گفت که مسئول بخش مربوطه امروز نیامده بناء روزشنبه بیا.

وقتی که روزی شنبه رفتم در پیش روی کابل بانک یک بیروبار عجیب و غریب وجود داشت، از مامورین ملکی رژیم دست نشانده گرفته تاتفنگ داران ارتش مزدور همه در یک صف طولانی و خسته کین ایستاده بودند وقتی علت ازدحام را از یکی از منتظرین که یونفورم ارتش اجیر را به تن داشت پرسیدم به لوجه خشمگین و آمرانه گفت که امروز معاشات آمده است.

بعد از انتظار بسیار به داخل بانک رفتم مامورین بسیار خشمگین بودند چون مسولین بانک برای شان گفته بودند که سیستم خراب است. یک تعداد می گفتند، که تمام زندگی ما به همین معاش وابسته است. بعضی از این هم فراتر رفته و میگفتند که مسئول این حالت دولت است، چرا که تمام مامورین دولتی را محتاج یک بانک شخصی نموده است.

زمانیکه به نزد یکی از مامورین بانک جهت اخذ مثنی کرت مراجعه نمودم برایم گفت دادن مثنی کارت مربوط به شعبه مرکزی می گردد. به بسیار عجله خود را به شعبه مرکزی بانک، واقع شهرنو رساندم، حینیکه نزد آمر بخش توزیع مثنی کارت رفتم، برایم گفت: یک ساعت طول خواهد کشید تا برای تان کارت چاپ شود. در این زمان در میان جمعیتی که حوصله شان از دست یک انتظار طولانی به سر رسیده بود، پیرمردی را دیدم که با قامت خمیده، ریش انبوه و چهره غم آلود در یک کنج و نزدیک یک بخاری گازی نشسته بود، من هم با استفاده از موقع رفتم نزد آن پیرمرد خسته دل، برای آغاز صحبت سلام کردم وی به آواز هزین علیک گفت، یک دوسیه چرکین پلاستیکی در دستش بود از زیر دوسیه یک مکتوب حاوی چندین امضا و عکس یک نوجوان نهایت مقبول معلوم می شد.

از ش پرسیدم عکس کی است حاجی صاحب؟



خطور کرد که باید از هر جوانیکه به پولیس ویا ارتش رژیم دست نشاندہ ایفای وظیفه می نمایند پرسا ن نمایم.

هم وطنم!

برای کی وعلیه کی می رزمی؟

چرا می رزمی؟

جواب کاملا واضح وروشن است.

برای تحکیم منافع امپریالست های اشغالگر ورژیم دست نشاندہ! برای زمام داران وجنرالان مزدور، جنایت کار ورشوه خوار!

اگر بدست نیروهای متجاوزامریکایی کشته شوی فقط با یک کلمه ببخشید( ساری) روی جنایات شان رامی پوشانند واز کنار خون های ریخته شده به سادگی می گذرند. آیا میدانی خون بهایت چقدر است؟ فقط صدہزار افغانی! البته برای بدست آوردن این پول باید فامیلت نصف آن را برای مامورین فاسد رشوه پردازد تا این پول را بدست آورد.

وآیا میدانی مرگت چی نام دارد؟

شهادت!؟

نه، صدها مرتبه نه!

توهرگزاین لقب را کسب نخواهی کرد. زیرا توکسی نیستی که برای استقلال این مرزوم برزومی، تابعد ازکشته شدن ترا جان باخته ویا شهید بخوانند؛ توعلیه استقلال وکسانیکه خواهان استقلال این مہین است می رزمی. بدین جهت ترا مردم قاتل ومزدور می خوانند. قاتل هم وطنانت، تو گوشت دم توپ برای امپریالست های اشغال گرہستی!

آیا مہیت رژیم حاکم دست نشاندہ رامیدانی؟

دستگاه منفور حاکم بالای تودہ های افغانستان، دستگاهی است که توسط بمب افکن های B۵۲ وموشک های کروزامپریالست های یانکی شکل گرفته است. ارتش وپولیس فعلی جزلاینفک ہمین رژیم است، بناء ارتش فعلی نیز یک ارتش مزدور است ورزمیدن زیر بیرق آن جز مہین فروشی، خیانت به وطن وکشتارمردم بی گناہ وآزادیخواہ چیز دیگری نیست.

ارتش وپولیس مزدور فعلی دارای عیوب بارز ذیل است.

۱ - بی ارادہ است.

۲ - غرق درفساد گسترده اداری است.

۳ - بخاطر تحکیم منافع اشغالگران علیه نیروهای ضد اشغال می جنگد.

۴ - به شدید ترین وجہ به اختلافات سمتی، ملیتی، لسانی و

صفحه

تنظیمی دامن می زند.

ما چند نمونه فساد واختلاص دررهبری این ارتش را برمی گزینیم.

• ضیا یفتلی به عنوان رئیس صحیہ وزارت دفاع ۴۲ میلیون دالراین وزارت که برای خرید ادویہ ودیگر اقلام صحی اختصاص یافته بود اختلاص کرد اما به دلیل رابطہ بایکی از جزایر قدرت (اقارب ربانی) وحمایت یک کشورامپریالستی از پی گرد قانونی معاف گردید وهمین اکنون، ازپول باد آورده خویش لذت می برد.

• به اساس گزارش رسمی این وزارت اکثرمنصوبین این وزارت درفروش تیل وروغنیاست دست دارند. به اساس ہمین راپور، مصرف تیل یک ماہہ قول اردو ده ہزارلیتراست، اما فرماندہ قول اردو با جعل کردن اوراق ماہانہ پنجاہ ہزار لیترتیل ازاین وزارت دریافت می کند.

• پسران ونزدیکان مقامات عالی رتبہ این وزارت دربخش لوجیستک واخذ قراردادها دخیل است کہ به عنوان نمونہ از حامد وردک پسر وزیر پیشین دفاع ونامزد کرسی ریاست جمهوری می توان نام برد، گفته می شود کہ وی با استفاده از موقف پدرش ہزار واسطہ زرہی "لندکروز" را به مبلغ پنجصد دالرامریکایی در روز بہ این وزارت بہ کرایہ دادہ بود. در پهلوی آن جنرالان ارشد این وزارت ازمنابع سرشارمالی برخوردارند، وحتا اعضای خانوادہ این جنرالان از واسطہ زرہی استفاده میکنند وسربازان این وزارت را بہ مزدوران شخصی خودمبدل ساخته است، بسیاری ازہم وطنان ما شاہدہستند کہ ازموترہای "رنجر" در بردن خانم های شان بہ آرایش گاہ یا حمام استفاده میکنند.

نتیجہ گیری: البته حوصلہ این نوشتہ برای بررسی ارتش مزدور ومقامات خائن ومفسداین نہاد بسیار کم است مسایلی کہ مطرح شد مشتمل نمونہ خراوار است. بار، بار اتفاق افتادہ است کہ نیروی های اشغالگر پاسگاہ های نیروی اجیر را بمبارد نمودہ وده ہاتن ازاین نیروہارابقتل رسانیدہ اند. بناء ما تمامی جوانان را بہ خروج فوری ازارتش وپولیس مزدور دعوت می کنیم کہ تا با جدایی از پولیس و ارتش مزدور وپیوستن بہ صفوف رزمندہ انقلاب وظیفہ ملی وانقلابی خویش را ادا نمایند.

## حرف های که با "خون" نوشته شد

کهزاد

کهزاد: چرا؟ شاید بطور جدی نگفته باشی و اگر نه تنها کسی که در این قسم موقعیت ها بداد آدم ها می رسد، برادر است.

خالق: من هم همین فکر را می کردم ولی غلط از آب در آمد و در کم نکردند، حرف های عجیب و غریب میزنند.

کهزاد: عجیب است شاید حرف ات را درست نگفته باشی، برو جدی تر حرف بزن.

خالق: نه! با تمام جزئیات برای آنها توضیح دادم و گفتم که من یک عمر این حرف را در دلم جا داده ام و او را بسیار دوست دارم.

کهزاد: چرا قبول نمیکنند؟ چه دلیل دارند؟ بتو چه جواب میدهند؟

خالق: در اوایل می گفتند که شخصی را که تو دوست داری کار بلد نیست، و ما کسی را قبول داریم که کار گر باشد و توان کار را داشته باشد.

کهزاد: فقط با همین دلیل رد می کنند و یا حرف های دیگری هم است؟

خالق: بین عصمت، تو که می فهمی که پدرم با پدر کلان فاطمه با هم برادر است و رابطه برادری مستحکمی ندارند. هر دو طرف اسرار دارد که این کار شدنی نیست، چون شاید رابطه برادری ما از بین ببرد.

کهزاد: این چه حرفیست؟ دوستی همیشه خانواده ها را نزدیک می سازد و روابط را مستحکم!

خالق: من همین فکر را می کردم برای آن ها گفتم که اگر واقعا شما خواسته باشید که با هم برادر باشید، این دوستی باید شما را نزدیک تر سازد.

کهزاد: برای شان بگو که ما قرار نیست که کارگر بگیریم، ما قرار است که همسر زندگی انتخاب کنیم! من باورم نمیشود که این حرف ها را برادرت گفته باشد. آنها درس خوانده و تحصیل کرده اند و گفتن این حرف ها از آنها بعید است واقعا باورم نمیشود.

خالق: مشکل تنها اینها نیست. کاش تنها این مشکل بود، آن وقت آسانتر بود.

کهزاد: دیگر چه مشکل است؟ همه مشکلات را که داری.

خالق: آری. طرف مقابل هم خواسته های زیادی دارد که مشکل را چند برابر ساخته است. آنها می گویند که ما دامادی می خواهیم که پول دار باشد، در شهر حویلی و ساختمان داشته باشد. تو که وضعیت ما را درک می کنی. من این چیز ها را ندارم.

کهزاد: فاطمه به آن ها هیچ نگفته؟

خالق: بار ها گفته که اگر شما خوشبختی مرا می خواهید و اگر

چهل باغتوی هوقی روستایی است که دقیقا در شمال غرب جاغوری موقعیت دارد. روستایی که من و خالق در آن زاده شده ایم و در آن زندگی می کنیم. روستایی که همانند سایر روستا ها هنوز هم اقشار و طبقات مختلف آن ظاهرا به این باور اند که اگر خواسته باشند می توانند برای خود شان زندگی کنند، و میتوانند کسی را دوست داشته باشند و به این باور اند که اگر خواسته باشد میتواند حرف بزند و حد اقل برای خود شان تصمیم بگیرد، چون ظاهرا همین طور برداشت می شود ولی غافل ازین که عملا چنین چیزی وجود ندارد و صدایت قبل ازین که به دهنت برسد در گلویت خفه می شود و خلاصه اگر بخواهی بدون دردسر زندگی کنی باید برای دیگران زندگی کنی!!!!

من و خالق از دروس دینی شروع کرده و تمام دوره مکتب را با هم خواندیم و دوستان خوبی بودیم. همیشه مشکلات خود را با هم حل میکردیم، درد دل میکردیم، در غم و شادی همدیگر شریک بودیم، با هم میخندیدیم، با هم گریه می کردیم و واقعا امید هم بودیم. خالق کسی را بنام فاطمه دوست داشت، خیلی وقت بود که او را دوست میداشت و همیشه به او فکر میکرد، تمام فکر و ذکرش فاطمه بود ولی جرات نمی کرد که با کسی در میان بگذارد. اما امید وار بود که اگر روزی با خانواده اش در میان بگذارد، درک اش می کنند و کمک اش می کنند و من هم همین فکر را می کردم. فاطمه هم بسیار خالق را دوست داشت و فاطمه هم در همین فکر بود که اگر روزی با خانواده اش در میان بگذارد، او را درک خواهند کرد و بدون شک کمک اش خواهند کرد. هر دو امید وارانہ درس میخواندند و زندگی می کردند، مدت های زیادی این وضعیت ادامه داشت و با الاخره خالق جرات کرد و موضوع را به خانواده اش در میان گذاشت و تمام امید اش دو برادر کلانش بود که هر دو اش فارغ التحصیل از دو دانشکده مختلف بود. خالق موضوع را به آنها در میان گذاشت. آنها در اوایل خالق را امید وار ساخته بودند و وعده داده بودند که کمک اش می کنند خالق هم خوشحال بود.

روزی خالق را دیدم او خالق همیشه گی نبود، غمگین بود، چهره اش زرد بود، موی هایش ژولیده بود، چشم هایش حکایت از بی خوابی عجیبی می کرد، از سنت های موهوم و خرافات پرستی شکایت داشت، از بی وفایی نزدیکان اش شاکی بود و مثل اینکه بهترین و مهمترین چیزش را در زندگی اش از دست داده بود. از او پرسیدم: چه شده خالق؟

خالق: کسی را دوست داشتم و کسی مرا دوست داشت.

کهزاد: واضح تر بگو، چه شده؟ خالق: من کسی را دوست داشتم، سالهاست که فقط به او فکر می کنم و تمام فکر و ذهنم پیش اوست.

کهزاد: خیلی خوب با خانواده ات صحبت کن، این که مشکلی نیست!

خالق: صحبت کردم، من دو برادر بزرگ دارم که فکر می کردم اگر موضوع را به آنها در میان بگذارم کمک ام می کنند. اما اینطور نشد.

میخواهید که در آینده خوش باشم ، بگذارید که ما با هم باشیم .

کهزاد: خانواده فاطمه چرا رد کردند و به فاطمه چه جواب دادند؟

خالق : آنها به فاطمه گفته که تو هنوز نمیفهمی که خوشبختی در وجود پول است و تو با شخص پولدار خوشبخت می شوی . پس بگذار که ما تصمیم بگیریم .

کهزاد: واقعا چه آدم های پیدا می شود!

خالق : جالب اینجاست که : آنها همیشه به فاطمه می گفتند که هر کسی را که تو انتخاب کنی و دوست داشته باشی، ما هم مشکلی نداریم و به تو کمک خواهیم کرد. حالا که فاطمه این کار را کرده و خودش انتخاب کرده می گویند که تو نمیفهمی . فاطمه برای شان گفته که من غیر از خالق دیگر کسی را نه دوست دارم و نه می توانم با او زندگی کنم. آنها به فاطمه گفته اند که در اول همه دخترها همین قسم فکرمی کنند که اگر کسی را که دوست نداشته باشد نمی تواند با او زندگی نماید، ولی زمانیکه به خانه شوهرش رفت همه چیز را فراموش می کند. آنها زینب ، نرگس ، معثومه و فهیمه را مثال می آورند و به فاطمه میگویند که آنها هم در ابتدا شوهران شانرا قبول نداشتند و ما به زور آنها را به شوهر دادیم و حالا راضی اند و مشغول زندگی شان است !!!

کهزاد: بیا یک کار کن .

خالق : چه کاری ؟ من که خیلی کارها کردم .

کهزاد: برو با برادرت بنشین و مثل یک دوست با او صحبت کن و بگو که او را خیلی دوست داری و می توانی تا هر وقت منتظر باشی .

خالق : این کار را کردم ، خود آنها نیز این پیشنهاد را به من دادند گفتند که همه حرف هایت را با ما مثل یک دوست در میان بگذار . من هم همین کار را کردم ولی از طرف اون ها عمل نشد و در حد حرف باقیماند .

کهزاد: چطوری ؟ چکار کردند ؟

خالق : چون با من یک حرف میزدند و امید وارم می کردند، ولی به طرف مقابل می گفتند ما با این کار راضی نیستیم و این کار شدنی نیست ، خالق دیوانگی کرده، دوست داشتن یعنی چه ؟ از آن بعد فهمیدم که درانتخاب همسرم، برادرم نقش منفی بازی می کند.

کهزاد: تو باید ناامید نشوی چون زندگی پستی و بلندی خودش را دارد.

خالق : یقینا ! اما یکی از برادرها یم به من گفت که این قضیه را ختم کن و نگذار بیشتر از این آبروی ما برود و نگذار که مردم بگویند که پسر فلانی یکی را دوست دارد . ما سیال داریم، همسایه داریم ، قوم داریم . بین آنها آبروی ما را بردی.

کهزاد: یعنی چه ؟ آبروی شان می رود ، مگر این کار چه آبرو ریزی دارد ؟

خالق : من هم نمیدانم که ، برادرم به من می گوید که چند نفر موی سفید و کلان قریه این کار را بکنند ، چون آنها تجربه دارند و می فهمند که چه قسمی زن به نفع ماست .

کهزاد: خوب ، حالا می خواهی چه کار کنی ؟

خالق : من خیلی راه رفتیم و زحمت کشیدم و اکثر مشکلات ها را تا حدودی تحمل کردم و خیلی ها را راضی کردم ، اما قضیه به یک باره گی تغییر کرد و همه چیز بر عکس شد!

کهزاد: چه قسمی ؟ چرا همه چیز تغییر کرد ؟

خالق : حاجی عزیز مامایم را که می شناسی، پسر اش از ناروی آمده است و فاطمه را برای پسر اش خواست گاری کرده و از همین خاطر نظر همه تغییر کرده است . چون حاجی عزیز پولدار است ، خانه در شهر دارد ، موتر دارد و از همه مهمتر حاجی عزیز با پدر کلان فاطمه اندیوال و رفیق است ، و پدر کلان فاطمه گفته است که من حرف حاجی عزیز را رد کرده نمیتوانم چون با هم رفیقم !

کهزاد: یعنی چه ؟ اینجا مسله سرنوشت فاطمه است ، نه اندیوالی هر دو حاجی !

خالق : حالا که همین طور شده ، و حاجی عزیز گفته که من کاری را که شروع کردم باید ختم کنم و اگر مرد بودم ختم می کنم ، چون نمی خواهم که همسایه ها و موی سفیدان بگویند که حاجی کاری را به این آسانی نتوانست !

کهزاد: پسران کاکایت چه نظر دارد ؟ با آنها بگو شاید کمک ات کند و حاجی عزیز را بفهماند که اینجا مسله سر نوشت فاطمه است ، نه مسله مردی شما !

خالق : پسر کلان کاکایم حاجی جواد را که میشناسی ؟ او هم تاکید دارد که باید این کار انجام شود چون حاجی عزیز روز سه بار و حتی ناوقت شب به من زنگ می زند که این کار باید شود . و حاجی جواد می گوید که حاجی را نباید آزرده سازیم و نباید رابطه خود را با آنها خدشه دار کنیم!

کهزاد: همه بر خلاف توست ، واقعا مشکل است .

خالق : آری ! پدر کلان فاطمه می گوید که ما کلان هستیم و باید حرف حرف ما باشد و چیزیکه ما و حاجی می گوییم همه قبول کنند و اگر نه فاطمه را به زور تحویل حاجی عزیز می کنیم .

کهزاد: مامایت خبر نبود که تو فاطمه را دوست داری ؟

خالق : چرا؟ خبر بود، به برادرم گفته بود که خالق دیوانگی می کند. دوست داشتن یعنی چه ؟ و گفته بود که خانه شما اینقدر بی نظمی نبود که هر که بخواهد هر که را دوست داشته باشد !

کهزاد: به برادرت بگو به مامایت بگوید که خالق فاطمه را دوست دارد ، شاید دست از این کار هایش بر دارد .

خالق : گفتم : ولی او به من گفت که ماما را نباید خفه کنیم ! من مدت هاست که زحمت می کشم که برادرم را بفهمانم که من

بفرمان شان رقم خورد، سرنوشت صدها هزار خالق و فاطمه توسط فامیل شان تعیین خواهد گردید. حتی بدتر از آن دختر از طرف فامیل و جامعه مورد تحقیر و توهین قرار خواهد گرفت و توسط فامیل بقتل خواهد رسید. این نمونه ها را در جامعه خود کم سراغ نداریم.

در جامعه ما زن جنس درجه دوم و جزء مایملک مردان به حساب می آیند، به همین منظور پدر و برادر این حق را بخود می دهند تا سرنوشت دختر را حسب دلخواه شان تعیین نمایند. برای اینکه زن با مرد برابر شود باید که اشغالگران را از کشور بیرون راند و سیستم کنونی را از ریشه برانداخت. زیرا برده شدن زن همزمان با ایجاد طبقات همراه بوده و با از میان رفتن طبقات محو می گردد. با ایجاد سیستمی که دیگر برتری طلبی طبقاتی وجود نداشته باشد، دیگر خالق ها و فاطمه ها از حق تعیین سرنوشت برخوردار بوده و از آن رنج نخواهد برد. در چنین شرایطی زنان با مردان مساوی بوده و از تمام حقوق و امتیازات برخوردار می گردد.

به پیش بسوی ایجاد جامعه دموکراتیک نوین

فاطمه را دوست دارم ولی او مرا درک نکرد. اما با یک تلفون مامایم را درک کرد و برایش گفت که خالق دیوانگی کرده شما تشویش نکنید ما هم به شما کمک می کنیم تا شما فاطمه را برای پسرت بگیری و در پیش مردم کم نیاید!

کهزاد: حالا چه کار می کنی؟

خالق: نمیدانم، دیگر کسی نیست که مرا درک کند. من به تنهایی چکار می توانم بکنم؟

کهزاد: میفهمی خالق؟ تنها چیزی که من را بیشتر از همه ناامید ساخته و در هم شکسته، اینست که هنوز هم سایه ی جهل و نادانی بر سرنوشت ما چیره است. تازه کم و بیش امید وار شده بودم که درهم شکستن بعضی مزخرفات در جامعه ما اگر نهادینه نشده در حال نهادینه شدن است و شروع به شکستن نموده است. ولی عملاً می بینم که همه اینها فقط در حد شعار است و واقعیت چیز دیگری است!

خالق، در هم شکست و دیگر خالق همیشه گی نیست، دیگر آن دید خوشبینانه که نسبت به زندگی و اطرافیان اش داشت، ندارد و به هیچ چیزی بنام "اعتماد" اعتقادی ندارد، دیگر آن شوق و علاقه که نسبت به زندگی و اهدافش داشت، ندارد. و خالق با خالق قبلی هیچ شباهتی ندارد.

تا زمانیکه این سیستم فرتوت با سنن مزخرفش وجود داشته باشد، و تا زمانیکه سرنوشت توده ها بدست اشغالگران ورژیم های گوش

## گرامی باد اول ماه می، روز جهانی کارگر!

روز همبستگی کارگران سراسر جهان و نماد مبارزه با هر گونه ستم و استثمار



تهیدستان کشورمان به رهائی نخواهند رسید مگر با همبستگی انقلابی بین المللی مبارزات کارگران علیه امپریالیستهای جهانخوار در راس امپریالیزم امریکا.

افغانستان کشوری است مستعمره - نیمه فئودال که در چنگال ۴۹ قدرت امپریالیستی اسیر گردیده و رژیم پושالی چیزی بجز حاکمیتی دست نشانده و حلقه بگوش اشغالگران امپریالیستی میباشد. ازین روی، مبارزه علیه اشغالگران و خائنین ملی دست

بار دیگر، اول می، روز جهانی کارگر فرا رسید.

روز جهانی کارگر، روز اعتراض به هر گونه نابرابری، ستم و استثمار است. اول می روز همبستگی طبقاتی کارگران، روز اعتراض به ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی و قد علم کردن ستمدیدگان و پای ترک خوردگان بینوا، برای نابودی طبقه فرادست جامعه میباشد. وظیفه عمده و اساسی طبقه کارگر مبارزه با امپریالیزم جهانخواری است که خون میلیون ها کارگر را سالانه در سراسر کره خاکی می مکد. طبقه کارگر جهانی، طبقه ای به پا خاسته است که برای احراز حقوق حقه خود در راه آفرینش جهان نوین کمر بسته است.

روز اول ماه می، روز جهانی کارگر بعنوان نماد مبارزه با هرگونه تجاوزگری و استعمار و هرگونه ستم و استثمار از اهمیت ویژه ای برخوردار است، لذا توده های ستمدیده جهان علی الخصوص ستمدیدگان و

ملی دست نشانده شان اعلام میدارد و درین راه یقین کامل داریم که تنها نمیباشیم. ما برای ایجاد جهانی نوین، جهانی عاری از هرگونه ستم و استثمار و جهانی عاری از تجاوز و استعمار می رزمیم و در این راه یک قدم هم عقب نخواهیم نشست.

زنده باد روز جهانی کارگر!

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان!

به پیش در راه برپائی و پیشبرد مقاومت ملی،  
مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و  
خائنین ملی دست نشانده شان

” جنبش انقلابی جوانان افغانستان “

اول می ۲۰۱۴ ( ۱۱ ثور ۱۳۹۳ )

نشانده شان تا سرحد به دست آوردن استقلال سیاسی کشور و آزادی های اجتماعی شکل عمده مبارزه مان را تشکیل میدهد. بدون بیرون راندن قوای اشغالگر از کشور و سرنگونی حاکمیت دست نشانده آنان و برقرار جامعه دموکراتیک نوین، راه دیگری برای رسیدن به آزادی طبقه کارگر و زحمتکش کشورمان ممکن و میسر نیست.

شرط هر تحول انقلابی و تحقق امر آزادی و برابری ورود طبقه کارگر آگاه و جنبش انقلابی کشور، در متن مبارزات انقلابی می باشد. تحقق این مأمول، با توجه به شرایط دشوار کنونی و مؤلفه های دیگر مستلزم خودآگاهی، سازمانیابی و همبستگی جهانی طبقه کارگر است.

” جنبش انقلابی جوانان افغانستان “ با تجلیل از روز جهانی کارگر، اتحاد و همبستگی خویش را یکبار دیگر با تمامی ستمدیدگان و نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات بر علیه امپریالیست های اشغالگر و خائنین

## غرش جنگنده ها

ولا بچیش امتحانات است شب و روز درس میخوانم توبگو که درقریه چی گپ ها است

خودت شاید آوازطیاره ها از طریق موبایل بشنوی دیروز دوتانک شان را بچه های وطن پرانده بود شاید امشب درقریه عملیات انجام شود.

آفرین،نوش جان شان، خوبچیش سرخانه ماهم فکرت باشد، روز خوش.

بسلامت.

ازشنیدن این خبرخوش بودم که بازهم نیروی های اشغالگر دراین خاک به جزائی اعمال شان رسیده بودند، اما می ترسیدم که بازهم این ارتش دد منش و متجاوزدرحمله انتقام جویانه شان مردم ملکی و بیگناه قریه را به گلوله نه بندد، چون عادت دیرینه آنها همین بود.

تانیمه های شب مصروف مرور لکچرنوت هایم بودم،فردارفتم تامشکل ترین امتحان این سمستر را سپری کنم، درداخل صنف به جزازصدای کفش های استاد وممیزان وآواز دلنشین پرنده ها که ازبیرون صنف فارغ ازغم های دنیا مصروف ترانه سرایی بود هیچ صدایی دیگر شنیده نمی شد استاد بعد از توضیح برگه پرسش ها با آوازبلند صدا زد، تلفن های تان راخاموش نمائید وهرکس که سرش ازپارچه بلند کند نقل محسوب می شود.

جاوید

درزیردرخت صحن دانشگاه نشسته بودم وراجع به امتحان فردافکرمی کردم،گرچه مضمون ترمودینامیک آنقدرمشکل نیست اما هراس من ازخود استادمضمون ترمودینامیک بود،چون رابطه اش با من درجریان سمسترخوب نبود وچندین باربرایم گفته بود که دردهات برخلاف دوستان بین المللی ما جنگ می کنید وهم این جا آمده درس می خوانید.

من هرچه بالای مغزم فشار می آوردم هیچگاه خودرا قانع کرده نمی توانستم کسانیکه توسط بمب آفگن های شان قریه های مارا به تل خاک مبدل می کنند و با جنگ افزارهای مرگبار شان سینه های هم وطنان بی گناه مارامی شگافند چطورمیشود که آنها دوستان بین المللی ماباشند!؟

اماهیچگاه با این استاد مزدورمنش وامریکایی صفت دراین باره صحبت نکرده بودم، درهمین فکربودم که سروصدای موبایلم بلندشد.

بلی

سلام علیکم

وعلیکم

چطوراستی سلیم جان درس ها چطورمی گذرد؟

زمانیکه تلفن راقطع کردم استاد بالای سرم ایستاده بود پارچه را از دستم گرفت و با صدای بلند فریاد زد برادرانت در قریه جنگ می کنند و تو این جا در امتحان نقل می کنی پست بی شرف از صنف خارج شو، و در پشت پارچه با خط درشت نوشت صفر.

چنین استادانی را که هیچ گونه احساسی در برابر مردم و میهن خود ندارند فقط به خود و چوکی فکر می کنند، هیچ نامی جز اجیر، خائن و نوکر اشغالگران امپریالیست نمی توان داد. تمامی نیروهای انقلابی و میهن پرست موظف اند تا چهره حقیقی چنین خائنی را به توده ها افشا نموده تا توده ها چهره حقیقی شانرا بدرستی بشناسند.

وظیفه و رسالت نیروهای انقلابی و نیروهای ملی دموکرات است که برای تغییر این سیستم منحوس دست در دست هم داده و به مقاومت ملی مردمی و انقلابی پرداخته و تا بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی و ایجاد جامعه نوینی که در آن اثری از ستم نباشد به پیش روند.

برای یک لحظه فکر کردم که در بازداشتگاه گوانتانامو یا ابو غریب هستیم و حکم اعدام ما از سوی قاضیان خوانده می شود، من علت این برخورد کینه توزانه و دیکتاتورمنشانه استادان پوهنتون کابل را با محصلین هیچگاه درک نکردم.

مصروف نوشتن بودم، که برایم زنگ آمد، بسیار دست و پاچه شدم و در دلم گفتم حتماً از قریه کسی زنگ زده است استاد که مصروف صحبت با ممیز بود نزد آمد و تهدیدم کرد و گفت اگر یکبار دیگر برایت زنگ بیاید پارچه ات رامی گیرم، دوباره مصروف پارچه شدم، که دوباره برایم زنگ آمد وقتی دیدم که استاد با دو ممیز از صنف بیرون رفته بود و یک ممیز هم مصروف صحبت در تلفن بود، من هم با استفاده از موقع تلفن راجواب دادم و گفتم که سر امتحان هستم.

اما زجه های خواهرم و اړخطایم کرد، خواهرم فریادمی زد، با آواز گریه آلود گفت لالا خانه مارا بمباران کردند، خانه ماویران شد، لالا بیدر شدیم، لالا کاکایم رحمان بازن واشتک هایش زیر خاک شدند، لالا پاهای بوییم قطع شد و در شفا خانه است زودبیا لالا.....

## نقش شعر و ادبیات در جامعه

ن مبارز

رابطه ها و ضابط ها و مقررات بی داد گرانه نظامیکه در آن زندگی می کند به مبارزه و ستیز بر خیزد و مقررات کهنه و پوسیده و ارتجاعی و زمان زده بدور اندازد و صدای اعتراض خویش را بلند نماید .

**دردا که شام فتنه ندارد سحر چرا؟**

**خیزد غبار فتنه در هر بام و در چرا؟  
تاکی خراب و ارهم و برهم اساس ملک**

**بی سرنوشت کشور و ما در بدر چرا؟  
وین کشتی شکسته وین بحر پر خطر**

**وین نا خدای خفته و موج خطر چرا؟**

خوب ترین شعر آنرا میدانند که بازتاب دهنده واقعیت های اجتماعی باشند آن شعری می تواند رنگ مانده گاری و جاویدانه گی یابد که به گوشه از زندگی مردم اتکاه دارد خواست ها نیاز ها و آرزو های مردم را بیان می کند استاد شاعریست آشنا به اوضاع و احوال محیط خویش وقتی می نگرد که نظام فاسد بر ارکان جامعه حکومت می کند

در باره شعر حرف ها و گفته ها و تعریف های گوناگونی در دست است و برداشت همه از شعر این رفیق همیشه گی انسان یکسان نیست. شعر هیچگاه از زندگی انسان ها جدا نبوده است، همگام با پیشروی انسان دیگرگونی پذیرفته است گروه از تاجران که همه مسایل شان از مردم جدا است، طرز لباس پوشیدن شان، راه رفتن شان اختصاصی است و با توده های زحمت کش هیچگونه پیوند و ارتباطی ندارند از شعر هم شناخت و دریافت سطحی و سنگواره ای دارند و بر این نکته اسرار می ورزند که همان گرم کردن گل خانه ها و بزم هاست، شعر یعنی ستایش نامه و خوش آمد گویی، شعر یعنی سر گرم کردن و تفنن اهل دربار و آسوده حالان بی داد گران، برای آنکه بتوانند بیشتر بغارت و تاراج بپردازند فضای از دود و تاریکی و سیاهی پدید میآورند. در دوران ما شاعر باید در دیگرگونی محیط جامعه و جهانی که دور او را احاطه کرده است سهم فراوانی داشته باشد. شاعر دیگر این الزام را ندارد که برای سر گرمی و تفنن و رضایت خاطر مشتکی از آسوده حالان جامعه برای دریافت و بدست آوردن سله شعر بگوید و صفحه سیاه کند، باری او هر گز چنین الزامی ندارد او می تواند بر ضد نهاد ها

کار شاعر است، برای آنکه شاعر است کلاه کچ نهاد و فضل نفروخت بسیار به ساده گی زیست با مردم صمیمی و درهم آمیخته و رفیق بود، بر ضد ادبیات گل و بلبل به پا بر نه خاست شعر سرود سنگر است، شعر مقاومت است و پیکار، شاعر، نویسنده، فیلسوف و رهبر تا وقتی زنده است که در میان مردم است دوری او از توده ها ناقوس مرگ او را می سراید، او دیگر زنده نیست، دوری از توده ها خود دلیل خامی است و بی دانشی. شاعرانی که در سنگر مردم ایستادند از شعر دریافت های عمیقی دارند اوضاع و احوال را به روشانی و درستی تجزیه تحلیل می نمایند و این مایه هنر ارج فراوانی است که با همه ارزش های ساخته شده در کار خانه های استعمار به مبارزه بر میخیزد و شعر را حربه ای می پندارند که با آن می توان به جنگ سیاهی و تباهی ها رفت .

**در بیشه که مامن شیران آریاست**

**جای عبور مسکن هر جانور چرا؟  
ما گر نه خشک و بی حرکاتیم چون درخت**

**بر ما جفای آره و جور تیر چرا؟  
امداد غیر زهر هلاکیل بود به ما**

**ما را بر آن هنوز گمان شکر چرا؟**

شاعر همه مناسبات فرطوت و فرسوده را باید از میان بردارد، شاعر این دریافت ها را از شعر هنر و فرهنگ دارد امروز توقع جامعه از شاعر به عنوان انسانی آگاه، با دانش، مقاوم و استوار فزونی گرفته است این جز ضرورت زمان است شاعر باید وجدان طبقاتی را در مردم شکل ببخشد زیرا که شعر هنر ملی ماست، ادبیات ما، ادبیات شعر است سنت و ریشه در خون ما دارد دوران ما دوران آگاه شدن توده هاست و قیام علیه ستم گران تاریخ .

**بیگانه در تهاجم فرهنگ ما بود**

**ما غافل از تهاجم این حیله گر چرا؟  
این کاروان که هفت طلسم ستم شکست**

**مانده کنون به بند طلسم دیگر چرا؟  
دزدی که هست متهم به جرم اختلاس**

**دارد مقام و منزلت بیشتر چرا**

مردم آسایش آسوده گی و آرامش ندارند مشتکی از او باشند کامروا اند نمیتواند سکوت کند و یا در عمق فاجعه ستایش گر گل ها و شکوفه و درخت ها باشد و از گل از شکوفه از درخت سخن نگوید و از زمان خود می گوید .

**این ملت ستم زده تا روز رستاخیز**

**در بحر حادثات زمان غوطه ور چرا؟  
ما را به چوب و رخت شبانی فریفته**

**این گرک های گرسنه خیره سر چرا؟  
دیروز اگر ز حادثه بد بود حال ما**

**امروز ما نگر که شد از بد بدتر چرا؟**

او لحظه ها را مانند پنجره ای میداند که خواب آن ها را باد های بیداد آشفته می سازد، در نظام های ارتجاعی و بیداد گر همیشه کابوس و وحشت است که حکومت می کند، شعر زاییده درد است اما درد های عمیق و عمومی نه سطحی و شخصی، شاعر باید خواست ها و نیاز زمان خود را بشناسد و بسراید، باری شعر هر گز با قدرت و ارباب آشتی نمی کند، با نیروی های سیاه کنار نمیاید، در شعر همیشه نیروی وجود دارد که بر ضد سیطره قدرت می ایستد، شعر استاد و خنجر است که بر سینه روابط ظالمانه اجتماع خرافات بیداد ناروایی فرود می آید، شعر پر خاش سرود مقاومت و آهنگ رزمنده گيست بر ضد پاسداران تاریکی و بیداد، شاعر از جامعه سخن می گوید که در آن گرد خاموشی، سکوت، اندوه و فراموشی پاشیده شده است در میان مردم بی اتفاقی و پراکنده گی می کارند شاعر از عمق سکوت و خاموشی سخن می گوید.

**دیروز اگر ز محرکه راندیم خصم را**

**امروز بار طعمه خصم دیگر چرا؟  
دیروز عقاب قله پامیر بوده ایم**

**امروز چون کبوتر بی بال و پر چرا؟  
دشمن درون خانه ما در بیرون در**

**او طرح نقشه ریزد و ما بی خبر چرا؟**

شعر نیاز زمان است، باید آنرا جدی گرفت، نو آوری لازمه

کسی بسوی کسی دست دوستی دراز نمیکند. تک تک ستاره ای که پدید می آید نوری آنقدر ندارد که بساط شب و شب زاده گان را برچیند، شاعر به ستوه آمده است از شب، از تاریکی، از سکوت و سیاهی، می خواهد براه افتد، می خواهد با لحظه های غمناک و پر دود وداع گوید، از سنگ و سخره بگذرد و به چشمه ی خورشید برسد، رهروی است که دل به طوفان سپرده از سختی ها و دشواری ها هر گز نمی هراسد او به این باور است که باید رفت با موج زمان همراه شد باید شتافت با هر چی دشواری است به مبارزه و پر خاش برخاست، او از انتهای شب سخن می گوید او به این باور است که صدای او را سر انجام آدم ها می شنوند شاعر روان جامعه را که در آن زندگی می کند به خوبی می شناسد او به قانون تکامل پیروزی نهاد های نو بر کهنه ایمان خدشه ناپذیری دارد، توقع و درنگ انسان میتواند مقدمه باشد بر مرگ ونابودی و پوینده گی انسان ها هستی او را تفسیر می کند انسان در رود خانه زمان شناور است راهپیمای است هدف مند، می خواهد سیمای زندگی را دیگرگون کند، تمدن های شکوهمند و فرهنگ اصیل خویش را بارور سازد و رسالت شاعر آن وقت به پایان می رسد که او در سنگر مردم ایستاده باشد و از پایگاه و منافع توده های محروم جامعه خود دفاع کند.

**ماییم و خاک بازی و غافل ز خویش**

**و آن دیگری کشیده به مریخ سر چرا؟  
بر پا خیزو گوش و دل و دیده باز کن**

**هنگام وحدت است چنین کور و کر چرا؟  
ما روی اگر به وحدت ملی نیاوریم**

**دیگر امید واری فتح و ظفر چرا؟**

شاعر دوستان خود را از میان مردمی بر میگزیند آنها را که اسیر رنگ ها و تعلقات شهر نشده اند همه چیز شان صادقانه است دوستی های شان، محبت های شان، سلام و کلام شان، تظاهر نمی کند، شاعر با لحظه های زمان همگام است، غم زمانه خویش را می سراید، راه پوینده بی آرام و خستگی ناپذیر است می شتابد بسوی افق های روشن خورشید های همیشه تابنده و درخشان، او میداند که سر راهش خار و خار سنگ بسیار است تا همواری و دشواری، رنج راه در اراده او خللی وارد نمیکند می خواهد افق های بی کران را تسخیر نماید با هر چی دشواری و سختی است به مبارزه و ستیز بر می خیزد.

**نبود شریک دزد اگر میر کاروان**

**او را بود ز کیفر خاین حذر چرا؟  
آوازه فساد اداری به هر کجا**

**باشد بلند و نیست ز کیفر اثر چرا؟  
بر خیز و خود به کف بگیر سر نوشت خویش**

**تسلیم پیش حکم و قضا و قدر چرا؟**

شعر یعنی بیداری، یعنی آگاهی، شاعری بیدار و آگاه است که می تواند همه کاستی های اجتماعی درد های خورد کننده و کشنده را با زبان متین آهنگ فشرده و شاعرانه آنرا باز گو کند. شاعر مردم گریز و گوشه نشین و خلوت گزین نمیتواند شعری در خور پذیرش پدید آورد شعر اگر به وسیله مشتی از شاعران آزمند و زر پرست به در بار برده شده است بدست گروه دیگری به حربه ای مبدل گشته که دیوار های سیاه در بار را فروریخته است و فرق ستم را شکافته است اما بیداد گران آب را گل آلود کرده اند و توده ها را خلع سلاح نموده اند

## جارچیان دروغین

منافع اشغالگران به تبلیغ پرداختند. به طور کلی رسانه ها در افغانستان به سه دسته تقسیم می شوند.

۱- رسانه های وابسته به امپریالیست های غربی (تلویزیون های طلوع، یک، خورشید، رادیوهای کلید ، آزادی و بیان ؛ هفته نامه مرسل روزنامه های هشت صبح و جامعه باز )

جاوید

بعد از اشغال افغانستان در هفت اکتبر سال ۲۰۰۱ توسط نیروهای متجاوز امپریالیست های یانکی و متحدان غربی شان، رسانه های مزد ورنیز، به یک بارگی و مثل سمارق از هر گوشه و کنار کشور سر بیرون آوردند و در جهت



۲ رسانه های وابسته به استخبارات منطقه (تلویزیون های ژوندون، تمدن، شمشاد، راد یو ظفروروزنامه انصاف)

۳ رسانه های وابسته به تنظیم های ارتجاعی (تلویزیون های، نور، دعوت، راه فردا، آئینه، رادیوآموزگار، هفته نامه مجاهد وروزنامه ما ندگار)

در سطح بالا رسانه های که در هر سه تقسیم بندی فوق جای دارد به نفع نیروهای اشغالگر رژیم دست نشانده کار می کنند، اما در سطوح پائینتر این رسانه ها "حنجره امپریالست ها" به اختلافات ملیتی، سمتی، مذهبی، زبانی و جنسی دامن می زنند و در صدد آن اند تا شکاف های اجتماعی موجود را بیش از پیش عمیقتر سازند. که این هم به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده است و به دستور ایشان صورت میگیرد.

این رسانه ها که در حقیقت بلند گوی اشغالگران است از چند مشکل عمده رنج می برد.

۱ وابسته بودن.

۲ عدم مسلکی بودن.

۳ نداشتن معلومات دست اول و به همین دلیل این رسانه بیشتر به نشخوار مواد رسانه های غربی می پردازند.

۴ نشرات مبتذل.

۵ فساد اخلاقی.

مادر این نبشتار روی نشرات مبتذل و خصوصاً روی برنامه ستاره افغان که از طریق تلویزیون طلوع نشرمی شود می پردازیم، اکثر رسانه های که در افغانستان فعالیت می کند قسمت عمده از نشرات شان را سریال های انحرافی و از مدافته ترکی، هندی و آهنگ های مبتذل تشکیل می دهد، از آن جای که سطح سواد در افغانستان پائین است و رسانه های دیداری در چنین فضای حرف اول را می زنند، بناء تاثیر برنامه های مبتذل بر روی اذهان مخاطبین خیلی مخرب و ویرانگر است.

قسمی که قبلاً گفتیم که ما در این نبشته روی برنامه صفحه

ستاره افغان که از تلویزیون طلوع نشر می شود درنگ کوتاه می نمایم، اما در ابتدا باید راجع به تلویزیون طلوع و بنیان گذاران کمی بدانیم؛ تلویزیون طلوع در سال ۲۰۰۴ به کمک مالی برنامه انکشافی ایالات متحده امریکا و همکاری تخنیکی ۱۸ مشاور امریکایی و استرالیایی به رهبری سعد محسنی ایجاد شد؛ سعد محسنی قبلاً در سال ۲۰۰۳ مابی گروپ راتاسیس کرده بود که به اساس گزارش رادیوآزادی "رادیوکه توسط کانگرس امریکا تمویل می گردد" مابی گروپ سالانه به مبلغ شصت میلیون دالر عاید دارد، تلویزیون های طلوع، لمر و رادیوهای آرمان و ارکوزیا همه در زیر چتر مابی گروپ فعالیت می کند.

گفته می شود که سعد محسنی توسط تام فریتسن رئیس شبکه تلویزیونی M به رابرت مورداک معرفی شده است رابرت مورداک یک امریکایی اسرائیلی الاصل است که در بخش رسانه ها پول هنگفت را سرمایه گذاری کرده است، رابرت مورداک به سعد محسنی پیشنهاد راه اندازی یک شبکه تلویزیونی برای ایرانیان بنام فارسی یک، نمود که از سوی سعد پذیرفته شد از همین لحاظ است که هر از گاهی تلویزیون طلوع اعلان را به نشرمی رساند که این تلویزیون به چند گوینده که به لهجه ایرانی مسلط باشد ضرورت دارد، این گویندگان برای همان تلویزیون "فارسی یک" استخدام می شوند. این شبکه از دویی نشرات دارد و عمدتاً نشرات سرگرم کننده غرب مابانه و ضد رژیم ایران دارد. به اساس بعضی از گزارش ها رابرت مورداک در سال ۲۰۱۲ مالک سی و سه فیصد سهام مابی گروپ گردید، که به اثر آن یک مقدار پول نامعلوم به مابی گروپ سرازیر گردید.

در سال ۲۰۰۹ سفارت امریکا در افغانستان یک چرخبال را در اختیار محسنی قرارداد تا وی از آن در سرعت بخشیدن کارهای تلویزیون طلوع استفاده کند، گفته می شود که سعد محسنی رابطه خوبی با سران اتحاد شمال نیز دارد، و این رابطه وقتی آغاز شد، که محسنی بعد از طلاق دادن خانم اولی اش که یک فرانسوی افغانی الاصل بود و بایک خانم از بکستانی برای باردوم ازدواج کرد و وارد تاشکند شد، محسنی در پهلو خوش گزارانی در شراب خانه های تاشکند با احمد شاه مسعود نیز

آشنا شد، در خلال سالهای ۱۹۹۵ الی ۱۹۹۹ محسنی مصروف این بود که از مسعود یک چهره معتدل و طرف دار دمکراسی به غرب ارائه کند، بعد از ترور مسعود وی رابطه خود را با رهبران دیگر این جبهه هم چنان حفظ نمود از همین لحاظ تلویزیون طلوع هیچگاه از نقش منفی و مخرب تنظیم جمعیت در جنگ های داخلی سال های هفتاد و یک حرف نمی زند و با المقابل سران و قلم به داستان این جبهه نیز تلویزیون طلوع رایک تلویزیون آزاد و غیر وابسته می دانند.

حالا راجع به برنامه ستاره افغان بحث می کنیم، در ابتدا باید بگویم که این برنامه نیز مانند دیگر برنامه های تفریحی یک برنامه کاپی و تقلیدی است یعنی از تراوشات ذهنی دست اندرکاران این تلویزیون نیست، برنامه ستاره افغان از برنامه "ساری که مه په" کاپی شده البته نه به کیفیت برنامه "ساری که مه په".

برنامه ستاره افغان برای بار اول در سال ۲۰۰۵ راه اندازی شد، که تا حال جریان دارد روال برنامه طوری است که چهار داور به هر ولایت می روند و از اشتراک کنندگان این برنامه آزمون ابتدایی اخذ می نمایند، بعد از میان اشتراک کنندگان که در مرحله اولی کامیاب شده اند ۱۶۰ بهترین انتخاب می شوند، به همین ترتیب تعداد ستاره ها از ۱۶۰ بهترین به ۱۲ بهترین تقلیل می یابد، البته به مشوره و نظر مشترک داوران، وقتی مرحله ۱۲ بهترین آغاز می شود، داوران صلاحیت حذف و حفظ ستاره ها را از دست می دهند و ستاره ها به رای گیری میروند، و در هر هفته ستاره که در میان هم قطاران شان کم ترین رای را از آن خود کرده باشد از برنامه حذف می شود. برای اینکه پول های زیادی نصیب این شرکت ها شود تلویزیون طلوع عمداً مرزهای ملیتی رامیان اشتراک کنندگان پررنگ می نماید و بسیاری از اشتراک کنندگان که در جشنواره های قبلی به مقام های اول و دوم رسیده بودند، به اساس رای ملیتی به این مقام رسیده اند که به گونه نمونه میتوان نام چند تن از این اشتراک کننده ها را ذکر کرد.

۱- لیمه سحر

۲- رضارضایی

۳- ساجد حسین جنتی

و در جشنواره فعلی هم بعضی از این ستاره ها به اساس رای ملیتی و ستمی به پیش میروند "اناهیتا الفت و داود پژمان" مرزهای ملیتی در جشنواره نهم بحدی پررنگ ساخته اند که سایت جمهوری سکوت "پایگاه ناسونیالسیم تنگ نظرانه هزارگی" تا الحال چهار مقاله به حمایت از اناهیتا الفت نشر کرده و وی را نماینده واقعی مردم رنج دیده و محروم ملیت زحمت کش هزاره معرفی می کند. این موضوع به این معنی نیست که دیگر ملیت ها و بخصوص شئونیزم ملیت پشتون کمرنگ و رقیق است. رژیم پوشالی و رسانه های صوتی و تصویری در افغانستان بیش از همه به جدا سازی ملیت ها و نفاق بین شان دامن می زنند. از این طریق به ترمی توانند اهداف شوم شان را پیاده نمایند. گفته می شود که این برنامه به کمک و همکاری مستقیم مشاوران امریکایی این تلویزیون راه اندازی شده است که در پهلوسود اقتصادی منفعت سیاسی نیز نصیب اشغالگران و نوکران بومی شان می شود، که چند مثال از این فواید را برمی شماریم:

اول: ایجاد مصروفیت و سرگرمی بی جا برای جوانان و دور ساختن آنها از مسایل مهم افغانستان و خصوصاً بیگانه ساختن آنها از سیاست انقلابی.

دوم: ارائه تصویر به اصطلاح خوب از افغانستان، امپریالست های یانکی می خواهند این پیام را از افغانستان برای جهان مخا بره کنند که در افغانستان هیچ نوع مشکلی وجود ندارد و آمدن آنها در افغانستان بحدی موثر بوده که افغانها حاضرند اولاد های خود را اعم از "دختر و پسر" برای اشتراک در چنین برنامه ها بفرستند. در حالیکه واقعیت چیزی دیگر است واقعیت این است که در اثر تجا و وزنظامی آنها توده های این مرزبوم از نعمت آزادی محروم گشته، روزانه ده هموطن ما توسط نیروهای دد منش یانکی و اجیران بومی شان به کام مرگ می رود، خانه و کاشانه ما در اثر بمباردمان کور این نیروها به تل خاک مبدل می شوند و فقر روز به روز گسترش می یابد.

سوم: استفاده ابزاری از چنین برنامه ها (تبلیغ برای نظام پوشالی، اردو اجیر و نمایش مضحک بنام انتخابات)

آیا اردو رژیم پوشالی یک اردوملی است یا اجیر؟  
آیا واقعاً این ارتش مزدور ارتش ملت ولشکرمردم است؟

آیا پولیس وارتشی که علیه منافع توده ها می رزمند،  
وبه اشاره باداران شان قریه ودهکده های مارا لگدمال  
می میکنند واقعاً پیک آزادی وقاصد عدالت است؟

نه!

نه!

نه!

هرگز نه!

این ارتش یک ارتش ملی نیست ، بلکه یک ارتش  
اجیراست که دوشادوش متجاوزین امریکایی علیه  
توده های خود می جنگند، روزانه ده ها هموطن مارا  
با جنگ افزارهای که ازسوی همین متجاوزین برایش  
داده شده است به قتل می رسانند وخانه های گاه گلی  
توده های مظلوم مارا به تل خاک مبدل می سازد، ازاین  
روبه صراحت گفته می توانیم ارتشی که توسط رژیم  
دست نشانده وبه کمک مستقیم امپریالست ها ساخته  
شده باشد یک ارتش ملی نه بلکه ارتش مزدوراست؛  
بناء کسانیکه می خواهند واقعیت را قلب ماهیت نمایند  
وآن را وارونه جلوه دهند. چاکرمنش و غلام حلقه  
به گوش امپریالست های اشغالگر اند. این جارچیان  
دروغین می خواهند تا چهره واقعی این نیروها را که  
نیروهای مزدور و ضدملی هستند سفید جلوه دهند.

طوریکه ما قبلاً در نوشته "مکثی درباره هنر و آواز  
افغانستان" گفته بودیم که درجامعه طبقاتی همه چیز  
صبغه طبقاتی دارد، بناء هنرم ازاین امر مستثنی  
نیست. هنرنیز درخدمت یک طبقه خاص قرار دارد  
وسروده سمیع حامد مصداق عملی این ادعا است.



درپهلوی آن شرکت های مخابراتی که سرمایه های  
کمپرادور غربی اند، نقش بسیارفعال اما نامرئی دراین  
پروسه دارد، چون بعدازمرحله ۱۲بهترین امپراطوری  
این شرکت ها شروع می شود، یعنی کسی دربرنامه  
باقی خواهدماند که بیشترین رای رابرای خودارسال  
کند وارسال هررای یعنی واریزشدن ۱۰ افغانی به  
حساب این شرکت ها؛ بدین ترتیب صدها میلیون  
افغانی نصیب آنها می شود، قسمی که قبلاً گفتیم  
که امپریالست های اشغالگر ازاین نوع برنامه ها بهره  
برداری سیاسی وتبلیغاتی می کند، ما مثال ومصداق  
عملی این استفاده ابزاری را به شما خوانندگان عزیز  
بازگو خواهیم نمود.

در جشنواره نهم ستاره افغان که سال ۱۳۹۲ برگزارشد،  
یک برنامه ویژه رابرای اردو وپولیس اجیررژیم پوشالی  
برگزار کرده بود که درآن نایب نیاب و آرش بارز دو  
اشتراک کننده این جشنواره ترانه ای که درستایش  
اردومزدور توسط سمیع حامد "شاعرغلام منش  
واجیرامپریالست ها" سروده شده است اجرا شد،  
درابتدا چند بیت ازاین ترانه را ازنظرمی گزارنیم وبعدا  
راجع به آن بحث می کنیم.

اردوملی، اردوملی، اردوملی، لشکرمردم ارتش ملت،  
پیک آزادی قاصد عدالت

سلام گرم عسکری به عسکر وطن، درود برستاره های  
سنگروطن

قسمی که همه میدانیم کشوریکه توسط نیروی های  
بیگانه اشغال شود ویک رژیم سرسپرده و غلام رابالای  
توده های آن سرزمین تحمیل نمایند، ارتش وپولیس  
آن رژیم نیزمزدور واجیر بیگانه می باشد، افغانستان در  
شرایط کنونی توسط امپریالست های یانکی ومتحدان  
شان اشغال شده است بناً پولیس وارتش موجودنیزیک  
نیرو مزدور واجیر است ، بخاطریکه ازلباس این اردو  
گرفته تا تجهیزات نظامی آن همه توسط اشغالگران  
تامین می شود.

حالا با درنظرداشت سروده سمیع حامد چند پرسش  
ازوی مطرح می شود.

## میهن

را می نمایند اما خیلی خائن تر از شاه شجاع هستند.

مثلا یکی از معاهده های که شاه شجاع به انگلیس ها امضاء نمود، معاهده مثلث است که بین خودش، رنجیت سنگ و نماینده انگلیس مکناتن در سال ۱۸۳۸م در لاهور به امضاء رسید که در آن سه موارد ذیل وجود داشت:

۱: ولایاتی که در غرب دریای سند موقعیت دارند مانند پیشاور و دیره جات به نفع دولت سک صرف نظر نماید.

۲: در مقابل امیر پنجاب با قشون خود به شاه شجاع کمک کند تا دوباره تاج تخت افغانستان را بگیرد.

۳: در مقابل دولت برتانیا هم تعهد نمود که با جانبین در تامین مقاصد شان مساعدت و کمک نماید.

این معاهده نه تنها یک قسمت از خاک افغانستان را به هند بریتانوی واگذار نمود، بلکه افغانستان را به مستعمره کامل امپریالیزم انگلیس در آورد.

به وسیله این معاهده بود که انگلیسها از دریا سند عبور کرده و همراه با شاه شجاع به دره بولان نزدیک شدند و قندهار را اشغال کردند و سر انجام به دیگر ولایات هجوم بردند و آن ها را تحت اشغال خویش در آوردند و شاه شجاع را دوباره به سلطنت رساندند. شاه شجاع در آن وقت ظاهرا پادشاه بود اما تمام اختیارات بدست انگلیسها و نماینده شان (مکناتن) قرار داشت. باید گفت که اولین قشون انگلیس ها به خاک افغانستان در سال ۱۸۳۹ داخل گردید.

بالاخره شاه شجاع توسط مردم افغانستان از بین رفت که بعدا بتدریج دو پسرش به قدرت رسیدند که ایشان هم مثل پدر خود به انگلیسها پناه بردند.

انگلیس ها که مدت ۸۰ سال افغانستان را تحت اشغال خویش قرار داده بودند، بالاخره توسط مردم غیور و قهرمان افغانستان قهرا از کشور اخراج گردید. استقلال سیاسی افغانستان در سال ۱۲۹۸ خورشیدی مصادف با (۱۹۱۹ م) بدست آمد. در این زمان افغانستان به یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی تبدیل گردید. افغانستان از لحاظ سیاسی استقلال خود را بدست آورد، اما از لحاظ اقتصادی در وابستگی به کشور های امپریالیستی قرار داشت. افغانستان از سال ۱۲۹۸ الی جدی ۱۳۵۸ خورشیدی یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی بود سر انجام توسط قوای شوروی در جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی مورد حمله قرار گرفت

میهن واژه بی کوچک اما دارای معنای بسیار فراخ و وسیع میباشد، میهن جایی است که در آن زاده شده و زیست می نمائیم، متأسفانه که از آن ما نبوده و نیست. در شرایطی که افغانستان نیمه مستعمره - نیمه فئودالی بود، زادگاه ما متعلق به ۱۰ فیصد مردم یعنی طبقه حاکمه کشور بود. در شرایط کنونی که میهن ما از طرف ۵۱ کشور امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکابه اشغال درآمده است، باز هم همان ۱۰ فیصد مردم میهن فروش تحت رهبری اشغالگران صاحب این امتیاز بوده و بر توده های زحمتکش اعمال قدرت می نمایند.

اما با آن هم به صراحت می گوئیم که این میهن از آن ماست، از آن تاجیک، از آن هزاره، از آن پشتون، از آن ازبک، از آن بیات، از آن بلوچ، از آن ایماق و... ما باید سرزمین خود را باز پس ستانیم و برای خود مان بسازیم که در آن هیچ امتیازی برای هیچ ملیتی، هیچ جنسی و هیچ قومی وجود نداشته باشد.

واژه میهن برای بعضی از افراد بسیار بزرگ اما برای بعضی از افراد هیچ مفهوم را افاده نمیکند. اشخاصی وجود دارند که بخاطر میهن جان خویش را فدا میکنند و در مقابل افرادی وجود دارند که بخاطر منافع شخصی خود میهن خویش را می فروشند. این قسم افراد وطن فروش در هر جا وجود دارد، اما این وطن فروشی ها، به انواع گوناگون صورت میگیرد که بعضی شان به بهانه خدمت به مردم و بعضی شان به بهانه "آزادی زنان از قید اسارت طالبان" و "مبارزه علیه تروریسم" و به بهانه های مختلف با کشورهای امپریالیست معاهده ها و پیمان ها امضاء می کنند و میهن را دو دسته به امپریالیست ها تقدیم مینمایند

در کشور ما افغانستان چنین افرادی وجود داشته و دارد که از نسلهای گذشته به این طرف کشور خویش را به خاطر منافع خویش فروخته و حلقه غلامی بیگانگان را بگوش نموده اند. اولین مرتبه افغانستان به وسیله انگلیسها مستعمره گردید، نقش اصلی و بارز را در اشغال افغانستان شاه شجاع بازی نمود که دوره اول سلطنت وی در سال های ۱۸۰۴ الی ۱۸۰۹ می باشد. این خائین ملی با امضا نمودن معاهده های مختلف افغانستان را بخاطر منافع شخصی اش فروخت.

شاه شجاع معاهداتی با امپریالیزم انگلیس امضا نمود، اما مانند کرزی پیمان استراتژیک با اشغالگران به امضا نرساند. به همین ترتیب مانند رئیس جمهور جدید پیمان امنیتی نیز امضا نکرد. در شرایط کنونی دست نشاندگان اشغالگران گر چه ظاهرا اکت مستقل بودن

و تحت اشغال قرار گرفت. ببرک کارمل بعنوان شاه شجاع دوم توسط روس ها بقدرت رسید.

قوای مسلح شوروی مدت ۱۰ سال افغانستان را تحت اشغال خود داشتند. اما این قوای روسی بازهم با توانایی ها و شجاعت مردم دلیر کشور ما مواجه شدند که در ۲۶ جدی سال ۱۳۶۸ مجبور به ترک افغانستان گردیدند. در سال ۱۳۷۱ خورشیدی رژیم دست نشانده شان نیز سقوط نمود. جهادی ها با یک هم سوئی با خلقی - پرچمی ها قدرت سیاسی را بدست گرفتند. افغانستان دوباره به حالت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی درآمد. جنگهای ارتجاعی داخلی میان جهادی ها زمینه ساز آن گردید که امپریالیست های امریکائی حسب منافع غارتگرانه شان طالبان را وارد کارزار افغانستان نمایند. با رسیدن طالبان بقدرت سیاسی نه تنها که جنگهای ارتجاعی داخلی خاتمه نیافت، بلکه شدت بیشتری به خود اختیار نمود. مدت ده سال جنگ های ارتجاعی داخلی (۱۳۷۱ - ۱۳۸۱ خورشیدی) بیشترین ضربات را توده های رنج دیده افغانستان متحمل شدند. از این وضعیت اسفبار امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا بیشترین سود را برد. به بهانه "آزادی زنان از چنگال طالبان" و "مبارزه علیه تروریسم" به افغانستان هجوم آوردند و افغانستان را به مستعمره تمام عیار خویش تبدیل نمودند و بهترین نوکر و خادم خویش یعنی حامد کرزی را به کرسی دست نشانده نصب نمودند. به همین ملحوظ است که مردم افغانستان لقب شاه شجاع سوم را به کرزی داده اند.

و حال ما شاهد آن هستیم که کشور ما در حدود ۱۳ سال میشود که تحت اشغال امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا قرار گرفته است.

زمانیکه تاریخ کشور خود را ورق می زنیم مشاهده میکنیم که ۸۰ سال تحت اشغال انگلیس، ۱۰ سال تحت اشغال روس و ۱۳ سال هم میشود که تحت اشغال امریکا است که مجموعاً بیش از یک قرن است.

پس به صراحت میتوان بیان نمود که خائنین چون شاه شجاع، ببرک کارمل و حامد کرزی و غیره بخاطر منافع خویش کشورمان را بیشتر از یک قرن به کشورهای امپریالیست هدیه دادند.

تاریخ کشور نشان داده است در هر زمان که کشور اشغال شده توده ها به پا خاستند و علیه اشغالگران رزمیدند. هر گاه سروی به زمین افتاد دیگری سلاحش را برداشت و با سرافرازی و دلیری علیه اشغالگران رزمیدند، جان های شان را بخاطر میهن فدا ساختند، متأسفانه خائنینی که توسط امپریالیست ها اجیر شده

بودند ثمره کار شان را ربوده و کشور را دوباره به امپریالیست ها تسلیم نمودند.

حال بر ما فرض است که کار نیکان خویش را مکمل نمائیم. زمانیکه انگلیسها و روسها کشورمان را اشغال کردند مردم غیور و رنج دیده افغانستان در مقابل شان ایستاده و با دل و جان مبارزه نمودند تا ایشان را از خاک خویش برون راندند.

در این زمان که کشور به مستعمره اشغالگران به رهبری اشغالگران امریکایی در آمده است و افغانستان دستخوش حوادث ناگواری شده است، فقر، فلاکت، بیکاری و آوارگی و صدها جنایت دیگر مردم زحمتکش ما را تهدید می کند و دوره ای ریاست جمهوری حامد کرزی (شاه شجاع سوم) به اتمام میرسد و اشغالگران میخواهند که با آوردن یک خائنین دیگر این نظم را سر پا نگهدارند وظیفه و رسالت ماست که هر چه جدی تر بکوشیم که تا توده ها را برای مقاومت ملی مردمی و انقلابی جهت بیرون راندن اشغالگران امپریالیست از افغانستان آماده سازیم.

پس دست در دست یکدیگر دهیم و همگام و همراه به سوی یک هدف به پیش رویم تا بتوانیم دشت های مان کوه های مان، جنگلات مان را و بالاخره سراسر این سرزمین را از چنگال اشغالگران امپریالیست آزاد سازیم.

پس بیایید ای هم وطن تا با اتحاد هم افغانستان را آزاد ساخته و آزادی خویش را تضمین نمائیم.

بیایید تا ریشه این ظلم و ستم را ویران کنیم  
بیایید دست در دست هم داده و دیگر اجازه ندهیم که اجیران بر ما حکومت نمایند.

به پیش بسوی آینده هر چه بهتر!

به پیش بسوی مقاومت ملی مردمی و انقلابی

سیروس ۲۱ حمل ۱۳۹۳

۱۰ April ۲۰۱۴

## میروم

میروم رویای خویش پیدا کنم  
لحظه دیروز را رسوا کنم  
میروم تا از برای میهنم  
ریشه این ظالمان ویران کنم  
در پی آزادی این زندگی  
میروم تا خویشتن دریا کنم  
آله دیوانه گی را رفته ام  
حال باید محشری بر پا کنم  
میروم تا در فروغ زندگی  
"سینه را جولانگه دریا کنم"  
در پی آزادی این مرز و بوم  
میروم تا رزم نو بر پا کنم  
در پی رویای خود، ای میهنم  
جان خود در راه تو قربان کنم  
در پی آزادی این سرزمین  
نسل نو همگام با فردا کنم  
عزت "سیروس" و "آهنگر" شوم  
شعله این سرزمین، اخگر شوم  
تا بسازم اقتدار ملک خود  
وز برای ملت من سنگر شوم  
کسب استقلال و آزادی خوش است  
انقلاب و راه آبادی خوش است  
هم گنام من توئی ای هموطن  
هم کلام من توئی ای هموطن  
عشق و هستی حاصل این زندگی است  
رمز هستی راز و رمز زندگی است  
پس بیا با ما بیا ای نوجوان  
اقتدار ملک ما بر بازوان  
تا بسازیم کشور خود را ودان  
تا بسازیم کشور خود را ودان

سیروس

۳ مارچ ۲۰۱۴

## آزادی!

آن سرود زندگی آزادی است

آن جدال بندی آزادی است

آن جدال و عشق و خشم آتشین

بهر آزادی، فقط ازادگیست

بهر کوه و دشت و این دامان سرخ

روز عید و عشرت و ازادگیست

رگ ما عاشق آزادی است

دهر بی پایان ما آزادی است

عشق و هستی حاصل آزادی است

توده ها را لایق آزادی است

خیز ای هم رزم من، هم بزم من

خیز ای موج دلیر و عزم من

مایه فخر من و تو، ما شود

زندگانی را ره فردا شود

خیز تا با عزم خود با رزم خود

ما بدست آریم آن آزادی با رزم خود

تا بسازیم ملت خویش را ودان

نیست و نابودش کنیم ما دشمنان

ریشه های جاودان گردیم ما

نسل خود را افتخار گردیم ما

لیک با آزادی و با اقتدار

پیش به سوی اقتدار و اعتبار

در پی "سیروس" و "آهنگر" رویم

موج طوفانیم و خشم و سنگریم!

زنده بادا عزت و آزادی

زنده بادا عزم و رزم زندگی

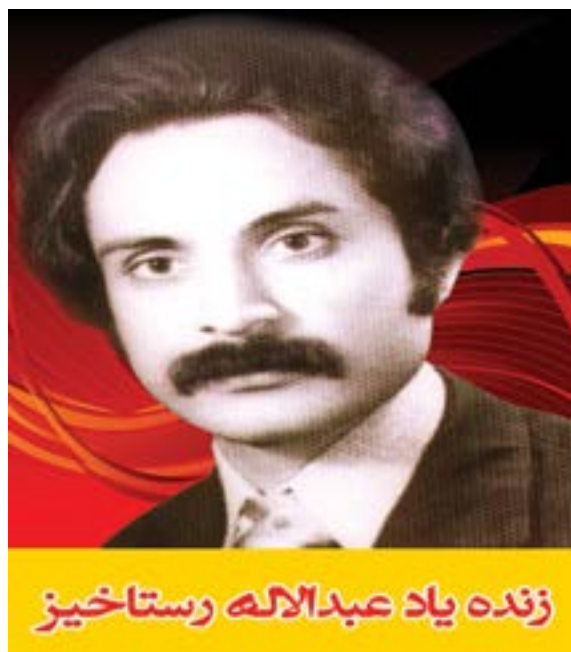
## ستاره امید ما

نسیم زاده

### در روی خاک تربت ما جستجو مکن

### در سینه های مردم عارف مزار ماست

۶۹ سال پیش در سرزمین ما در لحظات خاموشی و فراموشی مردی دنیا می آید که نامش عبدالاله رستاخیز بود.



او فرزند عبدالرحیم خان دگروال در سال ۱۳۲۴ در هرات زاده شد. متوسطه و لیسه را در لیسه جامی سپری نمود. در سال ۱۳۴۷ به زندان رفت و در اواخر سال ۱۳۵۰ از زندان آزاد شد. سال ۱۳۵۱ شامل دارالمعلمین عالی هرات گردید، در سال ۱۳۵۲ از دارالمعلمین عالی هرات رشته ادبیات انگلیسی اول نمره فارغ گردید و سال ۱۳۵۳ شامل پوهنتون کابل گردید و به درجه اعلی از پوهنتون فارغ شد. در سال ۱۳۵۶ به صفت معلم به لیسه جامی هرات مقرر گردید. به زودترین فرصت در قلوب متعلمین آن لیسه جای گرفت، طوریکه در نیمه سال ۱۳۵۷ وقتیکه پولیس رژیم فاشیستی تره کی برای دستگیری اش به لیسه آمد و به تعقیب اش به دروازه خانه اش رفت، تمام صفحه

شاگردان، مکتب را ترک نموده، پشت پولیس خود را به دروازه خانه اش رساندند. پولیس جرات دستگیری اش را ننمود. رژیم فاشیستی با حيله و نیرنگ او را به صفت معلم به ولایت غور تبدیل نمود، حینکه به میدان هوائی غور میرسد، پولیس در آنجا او را دستگیر و به کابل روان میکند و باند تره کی مستقیماً او را به پل چرخی روان میکنند. رستاخیز در اواخر سال ۱۳۵۸ بار دیگر به زندان رفت و در همان سال جان خود را فدای استقلال - آزادی و مردم شریف سرزمین خود کرد. استاد عبدالاله رستاخیز شاعری آگاه، دلسوز و فداکار بود و با بینش وسیع قلم میزد. جوهره فکری و اندیشه مردمی در شعرش مطرح است. چون حرف های او از عمق اجتماع برخاسته بود. یکی از آنهایی که در سنگر دفاع از حقیقت و آزادی دانش و انسان ایستاد و تا آخرین روز زندگی از چکاده های کرامت انسانی دفاع میکرد، رستاخیز که شاعری دلسوز و مردمی بود، شعرش به حربه قاطع و بنده تبدیل گردیده بود. او از شاعران نشخوارگر بی پیام و غرب زده نبود، بلکه از شاعرانی بود که سنگ مردم را به سینه میزد و در سنگر مردم ایستاده بود، رستاخیز در دوران خویش درد اجتماع را احساس کرده بود و از مبارزان لفظی که روح مصلحت انقلابی شده اند و انقلابی های موسمی نبود، از آنانیکه نمیخواهند و ایمان ندارند که در جامعه دگرگونی پدید آید از سر تقلید و تظاهر مبارزه میکنند و اگر روزی حادثه ای فرا رسد هر یک به گوشه ای فرار میکنند و خلوت بر میگزینند. در دوران رستاخیز



گفتگوی ناکسان خاموش کرد

و تا آخرین نفس های زندگی آنرا افراشته نگه میدارد،  
گرچه دختر دهقان در این میانه شهید میشود. اما  
ایستادگی و مقاومت او ستونی است و قطره های خون  
او حماسه میوند را راه گشای آینده گان مبارزان راه  
آزادی میسازد. پس از شهادت آن دختر خونهای رزم  
آوران به جوش می آید و صف خود را فشرده تر میکنند  
بر ضد کاستی ها و ناراستی ها هرچه بیشتر طغیان  
میکنند. دختر افغان با سرود گرم زنده باد آزادی بر لب  
به پیشواز مرگ زودرس میرود، اما از خون او هزاران  
فدایی دیگر پدید می آید و راه او را ادامه میدهند.

این ندا در لشکر آزاده گان پیچید

رادمردان همچو شیران در نبرد

دشمنان افتاد و خیزان در گریز

بعد از آن در دفتر تاریخ خلق

با خط زرین، در کنار نام آن دخت دلیر قهرمان

بنوشتند

خلق پیروز است، پیروز است

سروده ها و صداها دوباره آغاز می یابد، کوه ها خاموش  
، دره ها دل مرده و دلتنگ، دوباره شادمانه میشوند. روز  
غم آلود به پایان میرسد، عبدالاله رستاخیز که عاشق  
رفتن و دلبسته آزادی و تکامل زدگی انسان در هر  
شرایط و موقعیت بود، از پیکار و مبارزه و تلاش دست  
نکشید. او از سلاله قهرمانانی است، از تبار آنهاییکه  
با ایمان خویش در سنگر مردم ایستاد، با قاطعیت و  
استواری به راه مبارزه طبقه زحمتکش ادامه میداد. نام  
عبدالاله رستاخیز را نسل های امروز، فردا و پس فردا  
همچنان تکرار میکنند. راه و اندیشه او را دنبال ....

شعر حماسه میوند را برای وطن پرستان و آزادی  
خواهان راستین که راه مبارزه را از سر نیاز برگزیدند،  
چنین میگوید:

ناگهان از کید دشمن رخنه اندر لشکر آزادگان افتاد.

آه پرچمدار افغان کشته شد

پرچم رزم دلیران هم بخاک افتاد

اندربین هنگامه از اقصی لشکر دختری،

قهرمان شیرزنی نام آوری

وقتی دختر دهقان از طبقه زحمتکش که ماهیت انقلابی  
دارد، پرچم مبارزه را بدست میگیرد و فریاد میزند.

آه پرچمدار افغان کشته شد

پرچم افغانیان بر دوش کرد

۷	- دو خبر
۸	- گوشت دم توپ
۱۰	- حرف های که با "خون" نوشته شد
۱۲	- گرمی باد اول ماه می، روز جهانی کارگر
۱۳	- غرش جنگنده ها
۱۴	- نقش شعر و ادبیات در جامعه
۱۶	- جارچیان دروغین
۲۰	- میهن
۲۲	- شعر میروم
۲۳	- شعر آزادی

## سیاست را بر سایر امور مقدم بشماریم

... در وضعیت فلاکتبار و درد انگیز کنونی کشور، جوانان، به ویژه جوانان متعلق به طبقات و اقشار پائینی جامعه، یکی از آن بخش های جامعه محسوب میشوند که به شدت آسیب می بینند. این نیروی اجتماعی همچون گوشت دم توپ در جنگ تجاوزکارانه امپریالیست ها و دست نشاندهگان شان مورد استفاده قرار میگیرد و بخاطر تامین اهداف و مقاصد ضد ملی و ضد مردمی آنان قربان میشود. در افغانستان تحت اشغال و فاقد استقلال، جوانان کشور در بی سرنوشتی و بی آیندگی فوق العاده شدیدی به سر می برند. بیکاری و فقر، محرومیت از تعلیم و تحصیل، آوارگی و بی خانمانی عوامل دیگری اند که زندگی پر درد و رنج کنونی جوانان افغانستان را رقم می زنند.

جوانان یکی از بخش های حساس جامعه محسوب میشوند و در مسیر تغییرات و تحولات اجتماعی به سرعت به حرکت در می آیند. آنها حامل نیروی عظیم مبارزاتی اند که اگر آگاهانه با سائر قشرها و طبقات تحتانی و زحمتکش جامعه در آمیزند، تبدیل به انبار باروت آماده به انفجار می شوند و خرمن هستی امپریالیست ها و مرتجعین را به آتش می کشند. بسیج وسیع جوانان در مقاومت ملی، مردمی و انقلابی یکی از آن وظایف تخطی ناپذیر ملی، مردمی و انقلابی به شمار می رود که اجرای اصولی آن، نظام مستعمراتی - نیمه فئودالی حاکم را در معرض نابودی قرار میدهد.

در شرایط امروزی نیاز شدیدی برای برپائی جنبش وسیع ملی، مردمی و انقلابی جوانان وجود دارد. باید تمامی جویبارهای نارضایتی و خشم آنان به حرکت در آیند و سمت و سوی واحدی بیابند، تا قوت عظیم مبارزاتی شان در پیوند با کل مقاومت ملی، مردمی و انقلابی خلق های زحمتکش کشور و به مثابه بخشی از این سیلاب سهمگین، به حرکت درآید و بر دژهای اشغالگران و دست نشاندهگان شان، یورش برد و ویران شان سازد....

پلاتفرم مبارزاتی

جنبش انقلابی جوانان افغانستان

(۱۳ دلو ۱۳۸۴)

## ستاره امید ما

نسیم زاده

در روی خاک تربت ما جستجو مکن

در سینه های مردم عارف مزار ماست

۶۹ سال پیش در سرزمین ما در لحظات خاموشی و فراموشی مردی بدنیا می آید که نامش عبدالاله رستاخیز بود. او فرزند عبدالرحیم خان دگروال در سال ۱۳۲۴ در هرات زاده شد. متوسطه و لیسه را در لیسه جامی سپری نمود. در سال ۱۳۴۷ به زندان رفت و در اواخر سال ۱۳۵۰ از زندان آزاد شد. سال ۱۳۵۱ شامل دارالمعلمین عالی هرات گردید، در سال ۱۳۵۲ از دارالمعلمین عالی هرات رشته ادبیات انگلیسی اول نمره فارغ گردید و سال ..... صفحه ۲۴

نشانی های جنبش انقلابی جوانان افغانستان

[www.afghanistanarmy.org](http://www.afghanistanarmy.org)

پست الکترونیکی (ایمیل) :

[jawanaan@gmail.com](mailto:jawanaan@gmail.com)